

و رسوم سهجوری و مشتاقی مطابق رسوم دربار عشق^۱ (که شرح آن خواهد آمد) و بزم آرائی و توصیف مجالس راسش و اسثال آن استادی دارد.

پس از لایومن مدت یک قرن داستان آرتور بدهان خنیاگران طواف افتاد و هر یک چنانکه عادت راسگران است چیزی بدان افزود.

از یک طرف داستان آرتور با حکایات مذهبی آمیخته شده حکایت جستجوی جامی که حضرت عیسی آخرین بار پیش از مصلوب شدن در آن بساده نوشیده بود در این داستان وارد گشت. پهلوانان دربار آرتور یعنی آنهاییکه در زندگانی خویش به بدکاری و فسق و معاصی سروکار نداشتند به جستجوی آن جام میرفتند و برای هر یک حوادثی شگفتی انگیز پیش میآید و عاقبت همه نوید بازمی گشتند.

از طرف دیگر داستانهای جداگانه برای هر یک از دلاوران نقل می شد. در اوایل قرن چهاردهم مسیحی این منظومات مدون گشت و سرگذشت سرافرو^۲ سردگاره^۳ و ایاماره^۴ و لوفرن^۵ پدید آمد، چندی بعد داستان گوین^۶ یک جنبش و فعالیت جدیدی را در انشاد اشعار ایجاد نمود و دیری نگذشت که شاعری نامعلوم که احساسات ملی و وطنی وی طغیانی داشت داستان مرگ آرتور را^۷ پرشته نظم درآورد.

این داستان اصل حکایت آرتور را از کتاب جفری مانموث گرفته و آزادانه بدان الحاقاتی کرده و وقایع مهمه زمان خویش مانند جنگ کرسی^۸ و غیره را که در قرن چهاردهم در زمان ادوارد سوم با فرانسویان پیش آمده به تقریبی در آن وارد کرده و فتوحات انگلستان را با قوت بیانی دلپذیر سروده و برای آنکه با اصل داستان ارتباط داشته باشد آن پیروزیها را با آرتور منسوب نموده است.

۱- The Court of love

۲- Sir Orfeo

۳- Sir Degare

۴- Eamaré

۵- Le Fairne

۶- Gowain

۷- Morte d' Arthur

۸- Crecy

در این منظومه چربدستی و مهارت گوینده در توصیف مناظر طبیعی آشکار و روح رزمجویی و پهلوانی که در منظومات دوره انگلوساکسون وجود داشت بار دیگر در این گوینده بجوش و جنبش درآمده است.

منتخبی

جنگ گوین با اعراب

پس آنگاه در چشمهای خشمگین سرگرین تیرگی اندوه پدید آمد و تیمار سپاهستانی که سالاری آنها بوی سپرده شده بود دلش را بدرد آورد.

میدانست که سپاهیان همه زخم‌دار و کوفته و خسته‌اند، و این همه معن و بار نگاهداری مردم که بدوش وی افتاده بود هوش و مغز وی را از خرد تهی کرد.

آهی کشید و بادیدگانی که مانند چشمه اشک میبارید چنین گفت:

عربهای صحراگرد، گرداگرد ما را از همه سوی گرفته‌اند. من برای خویش و آنچه بمن مقدر است ناله نمیکنم ولی اندوهم از آن است که ما را بدینگونه غافل گیر ساخته باشند. امروز مردانه و استوار باشید تا این همه رؤسای قبایل عرب اسیر و بسته شما باشند از خداوند مهربان بخواهید که ترس را در برابر شمشیرهای آخته از شما دور بفرماید. امروز این جنگ را چنانکه شیوه رادسردان بزرگ کهن است، دلاورانیکه امروز در فردوس باشادمانی انباز و بافرشتگان همسرند پایان خواهیم برد. تاکنون بنا به خردی فرصت را از کف دادیم و امروز هنگام آنست که همه در نگاهداری دین مسیح پافشاری کرده این اعراب بیابانی را از پیش برداریم.

بشما مردانه پیمان میکنم که اگر چنین کنید امشب در آسمان بانجات دهنده خویش همکاسه گشته و در بزم ملکوتی که بزرگترین خسروان جهان بر آن میهماننداری میکنند و پیمبران و حواریون و مقدسین بدان مجلس شادمانی نشسته‌اند پذیرفته خواهیم بود و آنکه همه ما را آفرید بحضور خویش بارمان خواهد داد.

پیش برود و خصم زبون را از هم بدرید. آنکه خیال تسلیم دارد و هنوزش
در تن رمقی و در چنگش نیروئی است هرگز از برکت مسیح برخوردار مباد و شیطان
روان تیره وی را باتش دوزخ پرتاب کناد.

پس آنگاه سرگوین دست بشمشیر برد و بمیدان نبرد شتافت. پرنده گرانبهای
وی با حلقه های زره بیازی درآمده آنها را از هم میدرید و سپرها را میشکافت. روی
بدشمن نهاده چار آینه را دوپاره ساخته خود فولاد را منشق میساخت، گفتی خردش
از مغز دور شده و عنان اختیارش گسیخته است تا آنگاه که بادلی پرشور و هیجان در
آن گیرودار بخاک هلاک در غلطید.

داستان گاوین و دلاور سبزپوش که نیمی باسبک قدیم و نیمی با قافیه منظوم
گشته از تمام داستانهای راجع بآرتور و درباریان وی از حیث استادی بیان و
چیره دستی در داستان سرائی مزیت دارد و در نمایش مجلس بزم آرتور و توصیف
ملازمان وی قدرت و مهارتی مخصوص را نشان میدهد. درباری را که شاعر وصف
کرده است بادر بار پادشاهان «انژیوی» انگلستان بی شباهت نیست و این خود با لطف
منظومه میافزاید زیرا شاعر که آینه افکار و آداب و رسوم عصر خویش است در این
تصویرات مناظر زمان خویش را در خاطر داشته و آنها را برشته نظم کشیده و
پرده ای از دورنمای وقایع و طرز زندگی مجلس شاهان دوره خویش برای آیندگان
ساخته است.

* * *

شهرت و معروفیت آرتور برای دیگر خنیاگران دوره گرد مدت ها وسیله ارتزاق
بود و هر کس بقدر استعداد چیزی بسلسله روایات راجع باین پادشاه میافزود و حادثه

یا سرگذشتی را برشته نظم درسیاورد. چنانکه خنیاگری لولیک^۱ نام در اوایل قرن پانزدهم داستان مرلین^۲ را با اشعاری که از حیث استحکام در درجه دوم اهمیت است منظوم ساخت و پنجاه هزار مصراع بشکل مثنوی از خویش بیادگار گذاشت. داستان دیگری در باب مرگ آرتور نخستین بار در این دوره بشکل ترکیب بند منظوم گشت که هرچند از حیث سبک و اسلوب پیاپی کارهای پیشین نمیرسید اما از حیث روانی و سادگی چنانکه ذیلا دیده میشود بی اهمیت نبود.

پیش از مرگ، آرتور شمشیر خویش را بدریا میاندازد

پادشاه همانجا که ایستاده بود روی برگردانیده به سربدور^۳ چنین گفت:
شمشیر^۴ مرا که تیغهای مانند وی هنوز پرداخته نشده است بگیر و در دریای شور
بینداز تا شکفتی‌ها بینی. بشتاب و این فرمان را بجای آر و آنچه خواهی دید پیش
من بازگویی.

۲- داستانهای که از فرانسه گرفته شده

در فرانسه از اواسط قرن هشتم مسیحی عادت براین بود که داستانهای دلاوران و پهلوانان دربار شارلمانی را که بجهتک اعراب اسپانیا رفته بودند بشکل منظومات پهلوانی ساخته و در مواقع مهمه برای سرگرمی یاران و تذکار مفاخر نیاگان یا آهنگ موسیقی بخوانند. معروفترین این داستانها منظوماتی است که در پاره رولاند سردار معروف شارلمانی ساخته شده و به شانسون دورولاند^۵ معروف

۱- Loveliek

۲- Merlin

۳- Sir Bedwere

۴- این شمشیر مانند سایر شمشیرهای معروف روزگار قدیم اسمی مخصوص داشته و

آنها اکس کالابر Excalaber،

۵- Chanson de Roland

است. رولاند چنانکه در تواریخ مضبوط است دریکی از گردنه های تنگ جبال پیرنه بهنگامی که با سپاهیان خویش حرکت میکرد است بدست مردم کاسکون کشته شده است.

اما موضوع از نظر تازگی که داشته و مخصوصاً از آن جهت که اساس این لشکرکشی برای جنگ با اعراب اسپانیا بوده است پسند خاطر خنیاگران دوره گرد^۱ واقع شده و باشاخ و برگ بسیار بشکل داستان بزرگ پهلوانی درآمده و این دلاور فرانک بعنوان پهلوان ملی مورد ستایش گشته است. بتدریج داستانی دیگر بدان آمیخته شده و کشته شدن رولاند را بخیانیت یکی از دشمنان وی مربوط ساخته و حکایتی درست کرده اند که بدلاوری و پهلوانی رولاند نقصانی وارد نیاورد و این مفخر ملی با جلال و عظمت بماند و در ضمن، حکایت نیز باور کردنی و امکان پذیر باشد.

گذشته از داستان رولاند یک سلسله داستانهای حماسی دیگر بنام شانسون دوژست^۲ در فرانسه رواج یافت و نظم این حکایات که جنبه ملی نداشت و همیشه بکلیساها و قبور مقدسین دین مرتبط میگشت بدین کیفیت بود که ستولیان مقابر و رهبانان کلیساها برای آنکه مفاخر مدفونین در آن اماکن را زنده نگاهدارند حکایتی در سرگذشت آنها بنظم میساختند و بدهان زائران و مردم معتقد میافتاد، از این روی میتوان گفت که این داستانها جنبه مذهبی داشت منتهی پیشوایان دینی را بارشادت و دلاوری و شجاعتی که پسند طبقات سافله اجتماع باشد جلوه میداد و با آنها گذشته از جنبه تقوی و درستکاری جنبه پهلوانی و دلاوری نیز میبخشید.

پیش از آنکه این داستانها از لطف نخستین اقتاده با حکایات عامیانه و قصص گوناگون بیامیزد جنبه قهرمانی آنها غلبه داشت بدین معنی که عشق و دلباختگی را در آن داستانها راهی نبود، و از دختران زیبا و معشوقگان سخنی تعیرفت و اساساً برای سرگرم ساختن مردان منظوم میگشت. اما دیری نگذشت که عشق و شیفتگی در این منظومات راه یافت و داستانهای پدید آمد که بتوصیف جمال زنان و دلربائی دوشیزگان

میپردازد و بیشتر برای سرگرم داشتن بانوان که نیروی خواندن داشتند نگاشته می‌آید.^۱ وقتی داستانهای فرانسوی با انگلستان راه یافت موضوعات دیگر مانند عشق و حوادث عجیب که خواستگاران در پیش دارند و کارهای شگفتی انگیزی که برای بدست آوردن دل‌بند خویش باید انجام دهند با آنها آمیخته بود و گویندگان انگلیسی از این منابع سرموز آنچه خواستند بی‌هیچگونه تأمل اخذ کردند.

روی هم آنچه از این ادبیات در قرون وسطی با انگلستان رخنه یافته بر چهار بخش میشود: بخش اول داستان شاه^۲ است و آن راجع بشاه و درباریان و قصص مربوط به رولاند است که در قرن دوازدهم منظوم گشته. دوم داستان گیوم د رانز^۳ است که بشکل رمانس یا داستان حوادث در قرن دوازدهم و سیزدهم ساخته شده و در آن میان زیباترین داستان قصه معروف به الیسکانس^۴ است که بشکست گیوم مرتبط است.

سوم مجموعه قصصی است که در قرن سیزدهم ساخته شده و منازعات و کشمکش‌های نجبای اروپا را با شارلمانی شرح میدهد. بخش چهارم داستانهای معروف به ژست دولورن^۵ است که کارهای راول نام پهلوان زمان گذشته را برشته نظم درآورده است.

از این داستانهای فرانسوی قطعات مختصری ب زبان انگلیسی و اسکاتلندی منظوم گشته و معروفترین آنها داستان سرفرامبراس^۶ و سلطان بابل است^۷ که جنگ شارلمانی را با اعراب شرح میدهد.

از داستانهای حوادث یارمان، حکایات بی‌شمار در این قرون با ادبیات انگلیسی

۱- پروفیسور ویلموت Wilmette این معنی را خلاصه کرده و چنین مینگارد:

«On chantait la geste ; on lisait le Roman»

Geste de Guillaume d'Orange - ۳

Geste du roi - ۲

Geste de Lorrain - ۵

Aliscans - ۴

The Sowdon pf Babylone - ۷

Sir Ferumbras - ۶

رخنه یافته ولی درنظم آنها رعایت سلاست وجزالت واستحکام نشده وبترجمه آسان وبدون لطف اکتفا رفته است. دراین میان داستان پارتنای^۱ نسبة لطیفتر واستادانه تر بنظم انگلیسی ترجمه شده ودرشرح زنی که بصورت ماری بالدارمسوخ شده وگرداگرد قصر شوی درپرواز است چیره دستی مخصوصی است.

شاید معروفترین ودلکشترین داستانی که اصلش قرانسوی است وذرادیات انگلیسی باسهارت واستادی بنظم درآمده ومیان مردم محبوبیت یافته داستان معروف به امیس واسیلون^۲ باشد. موضوع این داستان دوستی ورفاقتی است که بین دو نفر از درباریان شارلمانی بوجود آمده وهریک جان خویشتن را برای خاطر رفیق خویش فدا میکنند. درنسخه انگلیسی این دوستی وصمیمیت دردرجه دوم اهمیت قرارگرفته وحکایت عشقبازی امیس با بلیزانت^۳ دختر پادشاه نورماندی اساس داستان شده است. دراین منظومه نخستین بار قافیه بکاررفته وخصوصیات رفتار این عاشق وبعشوق با آن استادی وصورنگری که درادیات قرون بعدنظایر آن دیده میشود توصیف شده ودر بیان و شرح مناظر خامه توانای گوینده بنگارگری پرداخته است.

منتخبی از داستان امیس بلیزانت

۱- منظره بوستان

زیباروی شیرین گفتار برخاست وبیستان خرامید وکنیزان ماهروی باوی خندان وشادی کنان بتفرج پرداختند. روزی تابستانی بود وهوا ملایمت واعتدالی داشت، آفتاب درمیان اسواج زرافشان نور میدرخشید وآسمان را بدریائی نورانی مبدل ساخته بود. طیور از خرد وهزرگ نغمه سرائی میکردند وبلبل ازغرازشاخسار با آن شادمانی وشیرینی که ویژه اوست آهنگ طرب انگیز مینواخت. اما دل دوشیزه دلربا ازآتش عشق بریان وشکنجه مشتاقی ومهجوری دردمندش ساخته بود وروح وی بطرب و شادکامی نمیگشود.

۲- نیاز معشوقه در پیشگاه عاشق

(عاشق حق نعمت شاه را بیاد آورده از پذیرفتن خواهش معشوقه سرباز زده است) دوشیزه بذله گوی که در زیبایی شهره بود چنین پاسخش داد: ای دلاور عزیز میدانم که تو از رهبانان نیستی و ترک دنیا نکرده‌ای ولی آیا واعظ شهر، یا کشیش محله و پیششماز سردسی که اینگونه باسن سخن بوعظ و نصیحت سیگوئی؟ چرا خود را در جرگه دلاوران و درزی مردم جنگجوی و قهرمان در آورده‌ای؟ با این عقاید بهتر بود که در سبک برادران روحانی درآمده باشی. آنکه تو را بدینگونه معلمی کرده شایسته آنست که پیش شیطان در دوزخ بمکتب برود و اسرار علوم بیاموزد. اگر این آموزگار برادر من هم باشد برای وی جز این کیفر چیزی خواهان نشاید بود.

۳- داستانهای مأخوذ از روم و یونان و ملل مشرق

داستانها و قصصی که از قرن یازدهم تا چهاردهم مسیحی از روم و کشورهای آسیائی گرفته شده از آثار هومر و شعرای کلاسیک با مورخین یونانی و غیره مأخوذ نیست بلکه نویسندگان نامعتبری که در قرون مختلفه بعد از میلاد از وقایع زمان سلف داستانها و قصص گرد کرده بودند مورد مراجعه واقع شده‌اند. در قسمت روم و یونان مراجع تقلید دو نفر نویسنده‌اند: یکی دیکتیس کرتنزیس^۱ که در قرن دوم میلادی میزیسته و خود را شاهد جنگهای ترای معرفی کرده و کتاب معروف باآثار جنگهای ترای^۲ را نگاشته و دیگری دارس فریژیوس^۳ که داستان خروج تریائی‌ها را برشته تحریر در آورده است. اقوال این دو نفر نویسنده در دست نویسندۀ فرانسوی

Ephemeris Relli Trojant - ۲

Dictys Cretensis - ۱

Exidio Trojae - ۴

Dires phrygius - ۳

موسوم به بنواد و سنت مور^۱ افتاد و وی کتابی معروف بقصه ترای^۲ نگاشته و آنرا بملکه النور^۳ همسر هنری دوم پادشاه انگلستان تقدیم نمود. شاعری موسوم به گیدودل کولون^۴ داستان خراب شدن شهر ترای را بزبان لاتین برشته نظم درآورد، نویسندگان و شعرای انگلیس نیز بنوبه خویش باستناد این آثار داستانهای دیگری در شرح جنگهای ترای و واقعات پس از تسخیر و سوختن شهر پرداختند چنانکه شاعر معروف انگلستان موسوم به گاورد^۵ (۱۴۰۸ - ۱۳۳۰) در کتاب موسوم به اقرار عشاق^۶ این اقوال را منظوم ساخته است. انگلیسها داستانهای راجع بشهر ترایرا از جهتی دیگر دلیپذیر یافتند و شرح آن اینکه در روایات کهنه نخستین کسی که جزایر انگلستان را یافت و سکون ساخت پروتوس^۷ از اهالی ترای بود که پس از سوختن شهر و آوارگی، در انگلستان رحل اقامت افکند و شعرای انگلیس در نظم این داستانهها مفاخر نیاکان خویش را در نظر داشتند و سخن سرایی در باب جنگهای ترایرا خدمتی بآب و خاک اجداد خویش می پنداشتند.

از طرف دیگر جنگهای صلیبی و آشنائی باقصص شرقی و آنچه در مورد اسکندر در آن نقاط مشهور بود راه یک سلسله حکایات و روایات دیگر را باز کرد و کتاب یونانی تألیف «کالیسی تنس^۸» نامی که در قرن چهارم میلادی نگاشته و بزبان لاتین ترجمه شد زمینه و موضوع بدست داد. در قرن سیزدهم اوستاس^۹ از اهالی کنت کتاب معروف به داستان شوالیه^{۱۰}ها را بنگاشت و سخن گستر دیگری اسکندرنامه ای منظوم ساخت^{۱۱} که از بهترین آثار منظومه آن قرن بشمار میرود.

Roman de Troie - ۲	Benoit de Saint More - ۱
Guido delle Colonne - ۴	Elenor - ۳
Confessio Amantis - ۶	Gower - ۵
Pseudo Callisthenes - ۸	Brutus - ۷
Roman de Toute Chevalerie - ۱۰	Eustace - ۹
	King Alisander - ۱۱

داستان یا قصه ریشارد شیردل نیز از جنبه لفظی و معنوی با داستانهای فوق شباهت بسیار دارد. در این قصه گوینده بمیل خویش تنها بذکر آن قسمتی از حقایق که برای داستان وی تناسبی داشته است پرداخته و آنچه در نظر خویش زیبا و دلپذیر پافته بدان افزوده است. مثلا مادر ریشارد پادشاه انگلستانرا که بجنگ صلاح الدین ایوبی به بیت المقدس رفت پریزاده‌ای ساخته و در باب جنگها و حبس وی افسانه‌های بسیار پرداخته است.

در باب لقب این پادشاه چنین مینگارد که چون در حبس خواستند ویرا به هراس اندازند شیری گرسنه را بزندان وی یله کردند و ریشارد از سهم شیر نهرا سیده چنگال انداخت و دل شیر را از دهان وی بیرون کشیده و خام بلعید و از آن به بعد بلقب « شیردل » ملقب گشت. از شاهکارهایی که برای وی شمرده است یکی اینست که روزی عربی را که در سرکه انداخته و از وی ترشی ساخته بودند از سر تا پا تناول نمود!

از سمت ییزانتن نیز افسانه‌ها و روایات بی‌شمار بتدریج با اروپا وارد شد و این افسانه‌ها که آب و رنگ و طرز بیان داستانهای شرقی داشت در اروپا و انگلستان رونقی بسزا یافت. معروفترین این داستانها قصه فلورس و بلانش فلوراست^۱ که داستان عاشق و معشوقی است که از جور روزگار از یکدیگر جدا شده و بانواع بلایا و حوادث دچار گشته‌اند و در پایان این داستان باز بوصول یکدیگر نائل می‌آیند. یکی دیگر از این داستانها قصه هفت عاقل روم است که از نگارگری شرقی سزین است. در این داستانها حکایت زنان بی‌گناه و اطفالی که از پدر و مادر جدا مانده و سرگردان شده‌اند، زجر و تعدی نامادریها، طلسم‌ها و نیرنگ جادویان، سحر و اژدها فراوان است و نتایجی که از این حکایات گرفته میشود یا مربوط با احساسات بشریست که میل دارد عاشق و معشوق را کامیاب بیند و با امور مذهبی رابطه دارد و بمجازات گناهکاران و مظفریت مؤمنان خاتمه می‌پذیرد.

از سمت مشرق یک سلسله افسانه‌های حکمتی و اخلاقی دیگر نیز بشکل افسانه به اروپا و انگلستان وارد شده و داستانهای روم^۱ و رفتار روحانیون^۲ مخصوصاً آبخوردن آن سرچشمه است.

حکایت معروف به بانوی سیریز^۳ که در اواسط قرن سیزدهم پرشته نظم درآمده بدلائل بسیار از افسانه هندی اقتباس شده زیرا قصه مسخ شدن زنی بصورت سنگ که در آن خوانده میشود بافکار و معتقدات هندوان نزدیک است. یک سلسله قصص حیوانات که تحریر آنها به ایساپ یونانی^۴ و فادروس^۵ نسبت میدهند نیز در این دوره شایع گشت ولی اصل این افسانه‌ها در قرن چهارم میلادی در هندوستان نگاشته شده و مؤلف آن یکی از برهمنان موسوم بجاتا کاس^۶ بوده است. یک سلسله قصص دیگری از حیوانات که در زبان هندی پانچاتانترا^۷ نام دارد و عبری و ایرانی آنرا کلیله و دمنه یا داستان بید پای می نامند از شرق نزدیک بیونان و از آنجا بفرانسه و انگلستان رخنه یافت و افسانه‌هایی نظیر اینها نیز که از نواحی جنوبی ژرمانی مأخوذ بود و بداستان ریئارد روباه^۸ موسوم است در اواخر قرن پانزدهم بوسیله کاکستون^۹ ترجمه شده و مدارائی ادبیات انگلیسی بیفزود.

در انگلستان نیز بعضی داستانهای قدیم انگلیسی موضوع اینگونه داستانهای حوادث شده و مدتها نزد کسانی که بزبان فرانسه آشنائی داشتند دلبذیر جلوه میکرد، چنانکه نخستین بار نیز داستانها را بزبان فرانسه منظوم ساخته پس از آن بشعر انگلیسی ترجمه کردند.

داستان هارن^{۱۰} قصه ایست که اصل آن از دانمارک مأخوذ است و یکی از

Disciplina Clericalis - ۲

Gesta Romanorum - ۱

Aesop - ۴

Dame Siriz - ۳

Jatakas - ۶

Phaedrus - ۵

Reynard the Fox - ۸

Panchatantra - ۷

Horn - ۱۰

Caxton - ۹

داستانهاست که با مستی و عدم مهارتی که به کار تازه کاران شبیه است به انگلیسی درسیان سنه ۱۱۰۰ و ۱۲۵۰ بنظم درآمده است.

داستانی دیگر که روح پهلوانی در آن در جنبش است باز مأخوذ از داستانهای دانمارکی است و آن قصه هولاک^۱ پسر پادشاه دانمارک است که بغدر وزیر پدر خویش پس از مرگ وی دچار آلام و مصائبی بیشمار می شود و ناشناخت بانگلستان آمده بماهیگیری و کار مطبخ و امثال آن میپردازد و دختر پادشاه انگلیس را نیز که دچار تعدی غاصب تخت و تاج شده برای توهین دختر بوی بزنی میدهند ولی در بازوی پسر پادشاه دانمارک ستاره ای میدرخشد که نسب ویرا معلوم میسازد و در پایان ، هر دو تن دشمنان را نابود ساخته تخت سلطنت هر دو کشور را تصاحب میکنند .

این داستان از لحاظ سادگی که دارد فوق العاده قابل ملاحظه است و چنان مینماید که داستان سرا طبایع شنوندگان عامی خویش را دریافته و بذوق و سلیقه آنها سخن پردازی کرده است ، زیرا در هر صفحه از کتاب یکی از کارگران را بانهایت زبردستی و استادی توصیف کرده از جزئیات کار و طرز فکر روستائیان ، هیزم کشان ، آشپزان ، ماهیگیران و تیراندازان و امثال آنها خودداری نداشته است .

داستانهای محلی

در قرن سیزدهم و چهاردهم چنانکه سابقاً ذکر شد میان طبقات مختلفه مردم امتیاز و فرق فراوان بود و مردمی که خواندن میدانستند و بیاداب نجبا و درباریان میزیستند با کسانی که عامی محض بودند و آداب و اخلاق خشن روستائی داشتند بدو گروه متمایز تقسیم میشدند . باوصف این حال سلیقه و آمال ادبی آنها یکسان بود ، چنانکه مردم تربیت یافته و طبقات متوسط و کشت و رزان بیک داستان گوش میدادند و در مراعات مناسک مذهبی بایکدیگر آمیزش داشتند و در یک محفل

واز سخن یک داستان سرا لذت میبردند و وسائل این اختلاط و آمیزش گوناگون بود. نخست بازارهای عمومی^۱ که هفته‌ای یکبار در قراء و سالی یکبار^۲ در شهرها و نقاط معتبر تشکیل می‌یافت همه کس از سوداگر و خریدار و غنی و فقیر و محتشم و مردم بی‌دستگاه را جلب میکرد و طبعاً در ضمن داد و ستد در نقاطی گردآمده و از وسائل اشتغال خاطری که فراهم میشد لذت میبردند و این خود بتوحید سلیقه آنها کمک میکرد.

دوم روحانیون و وعاظ در کلیسا و بالای منابر خود برای جمعیتی که از هر طبقه و زوی در آن دیده میشد زبان پند و اندرز میگشادند و از مطالعه خطبی که از آن روزگار بجا مانده واضح میشود که اطلاع عمومی در قسمت داستانهای مربوط به مسیح و حواریون و حکایات مسطور در تورات با اساطیر و افسانه‌های یونانی و رومی زیاد بود و همه کس سخنان علمای روحانی و اشارات آنها را استنباط مینمود.

۱- داستان اخلاقی^۳

این منظومه که در قرن سیزدهم ساخته شده نخستین اثر منظوم مذهبی است که پس از آمدن نورمانها بانگلستان در این کشور برشته نظم درآمده است. موضوع داستان تازگی نداشته و از نعمت ابداع بهره‌مند نیست زیرا بهمان روش پیشینیان در اوضاع عالم و تغییرات و انقلابات روزگار اندیشه میکند و در طبایع افراد بسیر و تحقیق می‌پردازد.

ولی از دو جنبه با دیگر داستانهای مذهبی تفاوتی دارد: اول از آن جهت که گوینده بخرافات و موهومات جاریه زمان خویش پشت‌پازده آنچه میگوید صریح و ساده و مربوط به حقایق است و از این نظر جنبه انسانیت وی بزرگ است و با همه کس

۱- Market

۲- Fair

۳- Poema Morale

وهرسنخ فکر و آرمان و عقیدتی همدرد و هم زبان است. دوم از آن جهت که گوینده نخستین بار طرز مثنوی را در منظومه خویش رعایت کرده و اشعار خویش را مقفی ساخته است. در ضمن پعیب اساسی و عمومی مثنوی که یک نواختی آنست متوجه گشته و برای رفع خستگی و ملال خوانندگان استادانه گاهی بحر را عوض کرده و بحر دیگری را اختیار کرده است تا از آن نقص جلوگیری کرده باشد.

۲- کتاب ارم^۱

این منظومه طولانی را که متجاوز از ده هزار بیت است کشیش ارم^۲ برشته نظم در آورده و منظورش آن بوده است که انجیل را بنظم تفسیر کرده باشد. طرز تفسیر وی اینست که آیات کتاب مقدس را گرفته بوسیله تشبیهات و کنایات^۳ و امثال، حقایق مندرجه در متن را تشریح کرده باشد. اما امروز این داستان اهمیتی دیگر یافته و فایده‌ای که هرگز بذهن گوینده نیامده از آن بدست می‌آید زیرا این کتاب نخستین اثری است که اسلاء کلمات را بطرزی نوین که بازبان امروزی انس دارد ثبت کرده و ما را بتلفظ قدیم کلمات انگلیسی راهبراست. از طرف دیگر تحقیقات خشک و قدیمی وی در مباحث مذهبی که غرض اصلی نظم داستان بوده است از خاطرها محو شده و مورد توجه واقع نگشته است.

۳- کتاب حیوانات^۴

مردم عامی از دیرباز بتاریخ طبیعی و مخصوصاً قسمت حیوانات علاقه داشته‌اند و حیوانات گوناگون سرشت‌ها و طبایعی که بامتیاس آدمی اندازه پذیر باشد میداده و گاهی سخنان عاقلانه و نصایح و مواعظ دلپذیر را از زبان حیوانات بیان میکرده‌اند. شاید یکی از علل این میل ترسی بوده است که گویندگان از زورآوران و درباریان دوره خویش داشته و میخواستند حقایق جاریه را در پرده حکایات متعلق

۱- The Ormulum

۲- Orm

۳- Allegory

۴- The Bestiary

بطیور و حیوانات بیان کرده باشند که هم منظور خویش را انجام داده گفتنی‌ها بگویند و هم موجبات رنجش ارباب سناصب مهم را فراهم نکرده خویشتن را دچار زحمات نساخته باشند.

این داستان را گوینده‌ای که خود را فیزیولوگوس^۱ نام می‌دهد بنظم درآورده است. گوینده از قریحه انتقادی و قوه مشاهده و آزمایش بهره‌مند نیست و در قسمت زندگانی بسیاری از حیوانات گرافه‌های عجیب دارد. چنانکه در بیان شیر میگوید: «شیران را عادت بر این است که با چشم باز بخواب می‌روند و در اتلال و اماکن مرتفعه زندگانی میکنند و وقتی از تلی پائین می‌آیند در هر قدم جای پای خویش را بادم خود جاروب میکنند».

در قسمت آهو میگوید: «بعضی آهوان یافت میشوند که از دهانشان آتش جهتن میکنند. و خوراکی اینها گوشت مار است و طرز شکارشان اینست که هر جا سوراخ ماری می‌بینند بانفس خویش در آن سوراخ آتش میدهند و چون مار بی‌طاقت شده بیرون آید آنرا می‌بلعند».

در میان این همه گزافه شاعر در قسمت روباه قدرت مشاهده و دقت نظر خویش را نشان میدهد و این نکته ثابت میکند که گوینده داستانهای دیگر را از روایات و افسانه‌های متداوله اخذ کرده و چون روباه در انگلستان فراوان است و شخصاً بارها بدان برخورده است در توصیف این حیوان و سرشت و طبیعت وی حقیقت بینی کرده است.

بالجمله هر یک از حیوانات نماینده روحی خبیث و مودیند و دودام و عفریت‌ها هر گاه بقصد آزار بشر بتکاپو در می‌آیند و در پوست یکی از حیوانات می‌روند. گوینده این داستان عجیب از قدرت شاعری و استادی مایه‌دار نیست و داستان طولانی و یکنواخت وی از جهات بسیار خسته‌کننده و موجب ملال خاطر است.

۴- مناظر جهنم و بلبل^۱

در میان این همه داستان های حوادث که از هر گوشه دنیا اقتباس شده و گزافه هائی که گویندگان در آثار خویش وارد میکردند این داستان دلکشی و زیبا مانند دری نایاب جلوه میکند زیرا از حیث طرز بیان و موضوع و درجه دقت نظر آنرا نمیتوان با هیچیک از منظومه های این سه قرن مانند نمود.

بحری را که شاعر برگزیده است مشنوی هشت هجائی^۲ است که از فرانسه اخذ شده ولی آنرا چنان با استادی و مهارت بکار انداخته است که حتی خداوندان ادب مانند چوسر و میلتون^۳ که بعدها این بحر را با آثار خویش مشهور ساختند نتوانستند چیزی بر زیبایی آن بیفزایند. این گوینده تمام فنون استادی را بکار برده و مشنوی خویش را از حالت یکنواختی نجات میبخشد و نتیجه این است که خواندن این منظومات زیبا و دلپذیر است بخوانندگان میدهد.

از حیث موضوع گوینده از دو ارث و عادت روزگار پیشین استفاده کرده و هر دو را در این منظومه با لطف بیان بکار برده است :

اول مسئله مناظره است و شرح آن اینکه از دیرباز عادت بر این جاری بود که ملازمان پادشاهان و پهلوانان وقتی برای نوشیدن شراب عسل^۴ دور هم گرد میآمدند و سرها از اثر باده گرم میشد هر یک فصلی در مفاخر رئیس خویش بیان میکرد و ویرا میستود و یاد دیگر ملازمان به مناظره میپرداخت. گاهی این مناظره از وقایع عادی تجاوز کرده و در تجلیات طبیعت و عواطف و سلکات انسانی مانند شب و روز و پیری و جوانی و عقل و دلآوری سخن میرفت^۵ و بسا که بین طرفداران دو عقیده

۱- The Owl and the Nightingale ۲- Octosyllabic

۳- Milton ۴- Mead

۵- داستان اهریمن و یزدان ایرانی و مناظره نمکی ویدی چنانکه در کتب مذهبی قدیم

مسطور است آب خورده همین سرچشمه است و بعد از اسلام نیز در اوایل رواج زبان پارسی شعرا مناظره را در کار داشتند و مناظرات حکیم اسدی بین روز و شب و غیر آن این معنی را روشن ساخته است.

جنگ و نزاع در میگرفت و بر سر مزیت شب بر روز خون جاری میگشت.

دوم داستانهای مربوط به حیوانات است که از دیرباز میان افراد بشر در جریان بوده و شاید تاریخ قدمت آن تا آن روزگار که بین بشر و حیوانات دیگر امتیازی بسیار نبود کشیده شود چنانکه در روایات کهنه می بینیم بشر و حیوانات میتوانند قالب خویش را رها کرده بجلد یکدیگر درآیند و گاهی طیور و حیوانات بزبان آدمیان سخن میگویند و مانند آنها عشق و مروت و آزادمنشی دارند^۲ مثلاً آن گرگی که روملوس و رموس بنا کنندگان روم را شیر داد بدین صفت پیراسته بود و بسیاری از دلاوران انگلوساکسون و جزایر اسکاندیناوی خود را از اعقاب و سلاله حیوانات درنده پنداشته و یا اساسی خویشتن را «گرگ تیز چنگ» و امثال آن می نهادند.

کم کم این داستانهای مربوط به حیوانات شرح و بسط یافته و از قرن دوازدهم باین سوی مانند داستانهای حوادث رواج و رونقی بکمال یافت.

بالجمله در داستان مناظره جغد و بلبل این دو میراث گذشته مورد آزمایش گوینده درآمده است: بلبل چنانکه در همه جای دنیا مرسوم بوده است مظهر جوانی و نشاط زندگانی و جغد نماینده وقار و دانش و عمق اندیشه است^۲ هر یک از این دو در مناظره اخلاق و آداب و روحیات خود را بوسیله سخنانی که میگویند توصیف مینمایند و شاعر در همه حال بیطرف مانده چیزی باقوال آنها نمی افزاید مگر آنگاه که برسم

۱- داستان زال و سیمرغ از اینگونه است و آن «مرغ فرمائروا» که فردوسی بدان استادی توصیف کرده بازرگوانی و انسانیت و خردمندی آراسته است چنانکه از زبان وی میفرماید:

چنین گفت سیمرغ با پورسام	که ای دیده رنج نشیم و کتام
ترا پرورنده یکی دایه ام	همت دایه هم نیک سرمایه ام

۲- در شرق و مخصوصاً ایران جغد بیشتر نماینده شوخی و نحوست و زشتی و فقر و مسکنت است و معمولاً ویرا یا خرابی و انطماس و سیاه روزی هم سفر دانسته اند.

طیبت یا بعنوان خرده‌بینی کلمه‌ای میگوید تا دامتانرا بدان وسیله از پراکنندگی و ازهم گسیختگی برهاند. از طرف دیگر داستان به نتیجه قطعی نمیرسد و منظومه پیروزی یک پهلوان پایان پیدا نمیکند زیرا قاضی بیطرف مانده داوری را بخوانندگان وا گذاشته است.

آغاز منظومه بعبادت‌دیرین چنین است که شاعر خسته زیر درختی دراز کشیده و بمکالمات سرغان که برفراز شاخسار انجمن دارند گوش میدهد.

نیخست بلبل لب بسخن گشاده جغد را بزشتی دشنام میدهد و آشیانه و غذا و خوانندگی ویرا نکوهش مینماید. جغد که هنوز سر از خواب برنداشته و سخنان بلبل را نیک درنیافته است پشندی کلمه‌ای میگوید. باز بلبل سخن را دنباله داده لانه جغد و غذای ویرا که از گوشت موش است بزشتی یاد کرده و میگوید جغد از آن جهت پلید است که از بیضه افعی زاده شده است.

جغد که در این هنگام کاملاً بیدار است خردمندانه بهرناسزا جواب گفته پاسخ میآورد که لانه او در زیبایی بی‌مانند است زیرا هر چند آشیان بلبل در فصل بهار میان شاخسار سبز و دلکش است اما در روزگار زمستان از آنهمه لطف و سبزی و خضارت اثری بجای نمانده همه جا عریان و سرود جانگزا است در صورتیکه آشیانه جغد در میان سرو یا ششمار است که همواره سبز و خرم است و هرگز سرمای زمستان را در وی گزند نیست.

و اما در آنچه نسبت به غذای وی گفته شده است حقیقتی یافت نمیشود زیرا هرگز معلوم نیست که موش از کرم و عنکبوت که غذای بلبل است نادلپذیرتر و نفرت انگیزتر باشد و انگهی اگر جغد بخوردن موشان همت گماشته در این کار فایده و سود کشاورزان را در نظر داشته است زیرا همه میدانند که موش ویران کن زراعت و تباہ کننده خرمن‌هاست.

در قسمت خنیاگری پاسخش این است که هر چند آواز بلبل زیباست اما سخت

دراز و خسته کننده است و مردم را بفسق و فجور بسیار میفریبد و آنها را گمراه میکند. بلبل پامخ میآورد که آواز وی سرود بهشت است و مؤمنین را بفردوس برین راهبر است. جغد در جواب لبخندی زده میگوید «اگر چنین بودی لازم میآمد که در نواحی اسکاندیناوی و نقاط سردیکه خانه ناخداپرستان است آشیان می نهادی و مردم گمراه را بدین بهی و خداپرستی میخواندی نه آنکه در میان کسانی زندگانی کنی که خود با اصول ایمان و خداشناسی آشنا هستند و سخن گفتن از فردوس و نعم بهشتی برای آنها تحصیل حاصل است».

بالجمله پس از آنکه بلبل نکوهش بسیار از شکل و قیافه و عادات جغد میکند و برای هر یک جوابی متین و منطقی میشنود دیگر پرندگان بیدار میشوند و رشته سخن گسیخته شده هر دو حریف قبول میکنند که داوری را پیش استادی ببرند که از همه حقایق آگاه است و در اینجا مناظره پایان میرسد.

این داستان شیرین و دل انگیز نخستین منظومه است که از بیان عقاید مذهبی و زندگانی پرهیزکاران تن زده و شادمانی حیات را در فرصت شمردن از نعم الهی تشخیص میدهد. گوینده بر آن عقیده است که خنیاگری و دیگر مسرات از هدایای خداوندی است و عاقل کسی است که در عین حال که بمکاره و گزند زمانه آشناست و بازی روزگار و فریب ویرا میداند از شادمانی های حیات و تمتع از جوانی و بهار عمر بهره وافی بردارد. و این تعالیم و توجه را بسادگی زندگانی در بهشت های خیالی نویسندگان معروف قرون بعد مانند توماس مور^۱ (نویسندگان اوتوپیا^۲) و ویلیام موریس^۳ (نویسنده داستان منظوم «خبر از بی نشان»^۴) نیز مورد بیان یافته است و قدرت طبع و بلندی فکر این نویسندگان و روزگار کهن را آشکار میکنند که فکرش یکی دو قرن از افکار و معتقدات دوره خویش تندتر و روشن است.

A- 1 - Thomas More

۲- Utopia

۲- Willism Morris

۴- News from Nowhere

منتخبی از مناظره جغد و؛

۱- ورود بلبل به بوستان

هنگام بهار که شکوفه یرشاخسار پدید می‌آید و پیرایه دلربا براندام درختان و مرغزار میپوشاند، چنانکه میدانی زنبق خوشبوی مرا تبریک و رود گفته با آن زیبائی پری‌آسای خویش دعوت می‌کند که پیش وی پرواز کرده روزی چند باوی بگذرانم. سرخ گل با آن چهر آتشین سر از بوته‌های پر از خار بیرون کرده از من درخواست می‌کند که پیاس عشق نغمه‌ای در گوش وی فرو خوانم.

۲- رفتن بلبل از بوستان

روزیکه خزان بر بوستان فرود آید مرا خردمندانه سر بیرون شتافتن از باغ است. روزیکه آدمی بفکر تهیه برگ‌وساز زمستان افتاده و برگ سبز بزرگی می‌گراید من بخانه خویش برگشته باغ را بدرود می‌گویم و تطاول زمستان را بچیزی نشمرده و بدان اعتنائی ندارم.

دوره خنیاگری و هم آهنگی نظم با آواز پس از دوره داستانهای حوادث در انگلستان پیش آمده و هر چند از دیرباز بشر را خوی و جبلت اینست که گاهگاه برای خویش زمزمه‌ای داشته باشد اما تا روزیکه این زمزمه‌ها قالب شعر یافته و بشکل ادبیات منظوم بجلوه درآید شاید بسالها گذشت زمان نیاز باشد. بهر صورت در آغاز کار منظومات غنائی دین و دنیا با هم آمیخته‌اند و هر دو از حیث سبک و طرز بیان و موضوع تقریباً مانند یکدیگرند تا بدانجا که لالائی‌ها با منظوماتی که برای میلاد مسیح ساخته شده شباهت بسیار دارد و همانطوریکه خوانندگان دوره گرد که شب عید میلاد بخانه‌های مردم رفته و برای سرگرم داشتن آنها با منظومه‌های مذهبی و

آنچه شادمانی زندگانی را یکبارآید تغنی میکردند همینطور در کلیه هوائف و احساسات بشری از عشق و پای پستی و مهجوری و مشتاقی، مذهب همه از یک سرچشمه سهراب میشوند و عشق حقیقی و مجازی بیک شکل تعبیر و توصیف میشود و بین منظومه های غنائی مذهبی و منظومات معمولی امتیازی از این حیث نیست. بطور کلی در منظومات غنائی قواعد و اصول ذیل مشاهده میشود :

نخست آنکه بیشتر این منظومه ها بدو زبان ساخته شده است، بدین معنی که قسمتی از آن بزبان انگلیسی است و برگردان یا «ترجیع» آن بزبان فرانسه یا لاتین ساخته شده و با آنکه اشعار فرانسوی بتدریج در منظومه ها کمتر میشود اما لاتین بقوت و اعتبار خویش باقی است.

دوم آنکه عشاق که بعشق مجازی پای بندند احساسات خویش را باسادگی بیان میکنند و اندک تغییری در لطف و صفای هوا برای تحریک و التهاب آنها بسنده است. «نسیمی خنک که از جانب شمال بوزش درآید» برای آنها پیام شادمانی می آورد و بار اندوه آنها را سبک میکند، روزی که جهان جامه اردی بهشتی بپوشد و روز سفید و نورانی خرداد پدید آید روز عشقبازی و دل بستگیهاست، ویژه که در این دو ماه هر جانوری از حیوان و پرنده در پی جفت رفته، آشیان میسازد و در آنجا برای خود همسری میگزیند. عشق همواره بیدادگر است و معشوقه جز در میان برگهای گل که نکبت آن عالمی را مست میکند جایگاه ندارد.

۱- چنانکه در منظومه ذیل مشاهده میشود در هر بند یک مصراع بزبان فرانسه و

ترجیع آن بلاتین است :-

Ma tres duce tres amé

Night and day for love of thee

Suspiro

Rovez permant et leal

Leve me so that I it fele

Requito

سوم آنکه همان زبان ساده و گیرنده‌ای که در بیان عشق مجازی بکار می‌رود برای بیان عشق حقیقی و تعلقات مذهبی نیز در کار است و گاهی این منظومات نیز در زیبایی و دلکشی از دیگر آثار گرو میبرد. در این منظومات سخن از بحث عقاید و تعالیم مذهبی نیست و شاعر مانند کودکی که برای بیان احساسات خویش یک زبان و یک دسته کلمات مهرانگیز پیش ندارد و همه چیز را با همان می‌ستاید، در مدح حضرت مسیح و مریم نیز همان تعبیرات منظومه‌های عشقی را بکار می‌برد. در یکی از این منظومه‌ها مریم از سردی شکایت کرده و بعیسی از آلام و مشقاتی که بر وی برای نجات امت مقدر است سخن می‌گوید و روی هم جنبه جسمانی و مادی عیسی پسر مریم در نظر گوینده اهمیت بی‌سزا دارد.

چهارم آنکه خنیاگران سخن پرداز این دوره نه تنها از اسرار سلامت و لطف بیان و عدم استعمال کلمات ثقیل و خشن به‌مناسبت احاطه بر قواعد بدیع فرانسه و لاتین آگاه بودند بلکه چون اشعار خویش را به‌خاطر تغنی می‌سروده‌اند طبعاً از هر کلمه‌ای که تلفظ آن دشوار و سنگین باشد پرهیز می‌کردند.

پنجم آنکه بسیاری از این منظومات از عدم تجربه و اطلاع گوینده حکایت می‌کنند و بافکار رهبانانی شبیه است که از فضایل بی‌گناهی را برگزیده‌اند اما این انتخاب پس از آشنائی با رذایل نبوده و اساساً ندانسته‌اند گناه چیست تا چنانکه باید از وی پرهیز کرده باشند. گوینده‌ای که دنیا و نقش و نگار وی پشت پا می‌زند چندان دقیق و سنجیده نیست و افکارش تجزیه پذیرفته کلی و مبهم است، چنانکه دنیا در نظر وی همیوه‌ای شبیه است که روزی شیرین و لذیذ و روز دیگر گندیده و بدبوی است.

گوینده دیگر اساساً سرگ را دوست ندارد و مردان را برخلاف میل وارده خویش می‌پذیرد ولی هنگام رفتن گران جانی نکرده و همه کس را از جوان و پیر با نهایت بشاشت خاطر بدرود می‌گوید.

روح دقیق و اندیشه‌های بلند و پرمعنی مذهب و عرفان در این اشعار نیست :

تنها گوینده‌ای که اثری عرفانی از خویش بیادگار نهاده است ریچارد رال^۱ که در ۱۳۴۹ میلادی در آثار منظوم خویش وصول به سعادت جاودانی و هم نشینی با عیسی بن مریم را بوسیله عشق تشخیص داده^۱ -

ات هنائی

۱- درد انتظار

مرا درد انتظار رهبر زندگانی است . زندگی روی این پهن دشت جهان دیوانه‌ام ساخته و دوشیزه‌ای هرگونه شادمانی و مسرت را بر من حرام کرده است . باغم دست و گریبانم و نهانی ناله‌ها دارم . هنوز یکدم ویرا ندیده‌ام که به عشق من جز بدیده استهزاء بنگرد .

ای بانوی من ، از چه مرا اینهمه رنجور خواسته و مرا بنومیدی و حسرت میکشانی ؟ ای که درد را بر من روا داشته‌ای ، خود نیز داروی آنرا برسان . زیرا جان من در انتظار تو بلب رسیده است .

ای بانو . مرا از قید این پهن دشت بزرگ آزاد ساز . من در این گیتی باید بختی و نومیدی دست و گریبانم و آسایش من بدست تست . پیش از آنکه بکشتن من تیغ برکشی پیامی از مهربانی بمن بفرست . من سرگردان و پای از سر نشناخته در میان مردم گردش میکنم . هر کس مرا می بیند از کار من شگفتش آمده و بر من حسد میورزد . اما هر کس عاشق گشت بر او عجبی نیست . شگفتی این است که مرا آن توانائی نیست که خویشتن را از چنگ وی برهانم .

۲- سرزمین کوکاینه

(قرن سیزدهم)^۱

در میان بحر مواج و در غرب اسپانیا سرزمینی است که آن را کوکاینه مینامند .

۱- Richard Rolle

۲- The Land of Cockayne

در زیر قبه مینای آسمان کشوری بدین زیبایی و خوبی یافت نمیشود و با آنکه فردوس برین بلفظ منظر معروف است و خانه شادمانی نام دارد باز کوکاینه از آن گرو خواهد برد. زیرا مگر بهشت جز چمن خرم و گل‌های زیبا و شاخسارهای میزچه دارد؟ آنجا البته ریشه شیرین درخت هست و بجای گوشت میوه یافت میشود. در آنجا نه مشکوئی است و نه برکنار جویبار کرمی برای آسایش نهاده‌اند. هر که در آنجا تشنه شود جز با آب روان سیراب نمیتواند شد و آنگهی کسی جز «الی» و «دانیاک» بدانجا نخواهد رفت و از آدمیان کسی را پیدا نمیتوان نمود.

اما در کوکاینه هم آشامیدنی‌های گوارا و هم اطعمه مشهی میتوان بدست آورد و بی‌منت نگاهبان یا ترس روحانی هر چه بخواهی باده گساری میکنی. گوشت‌های لذیذ با ادویه‌ای که ذائقه را بنشاط می‌آورد آمیخته و شراب آبیجا صاف است. کسی از مویز و انگور ترش شده باده نگرفته و جز از تانک پارور و انگورهای شیرین و تازه چیزی در خم نکرده است. بهرچه و هر جا پنگری شادمانی و خوشی می‌بینی و مناظر زیبا و دلکش از همه سوی دیدگان تو را خیره خواهد نمود. آنجا همیشه روز است و هرگز شب نمیشود. نزاع و خصامه در کار نیست، مرگ را بدانجا گذر نبوده و جز زندگانی چیزی یافت نمیشود. بار و رویاه و گرگ نیست، زنان و مردان بخشم نمی‌آیند. اسب جنگی، گاو، بزه، گراز، ویز و خداوندان اغنام و احشام در آنجا معدوم است. کسی بتربیت مواشی اقدام نمی‌کند. مگس، کیک و شپش نیست تا در البسه یا در خوابگاه، در شهر و بیرون شهر بدن انسان را معذب بدارند. آنجا برق و رعد، طوفان، تگرگ، باد و باران و کرم‌های چرکین یافت نمیشود. زن و مرد هرگز کور نمیشوند. همه جا پراز خنده و شادمانی و دلپذیری است. رودخانه‌های بزرگ روغن و شیر و عسل و شراب از میان آن میگذرد و کسی با آب سروکاری ندارد مگر آنکه بخواهد خویشتن را در آن شستشو دهد.

۳- سرود مذهبی

تابستان فراز آمد و زمستان رخت بر بست. مرغان یکایک با سرودهای خویش

در این جشن زمانه شادمانی می کنند اما اندوهی سنگین مرا فرا گرفته و از این همه شادی گیتی چیزی دل گرفته مرا نمیگشاید ، زیرا بخاطر طفلی شیرین و خوش زبان برنج اندرم .

این کودک شیرین از خانواده نجیب است ودلی بزرگ و دانا دارد . سالها در کنارجوی و مرغزار ب جستجوی من پرداخت تا آنکه مرا یافت که بخاطر سببی که از درختی چیده شده^۱ بود بزنجیر گناه مقیدم آن زنجیر را بشکست و برای این اقدام تن خویش را مجروح ساخت . کودک بدان دلاوری و هیمنه بخاطر من فروتنی و تذلل کرد . برای خاطر من او را بجهودان فروختند . یهود وی را نشناخته گفتند باید او را پدرختی بالای تل میخکوب کنیم اما پیش از آن ویرا پادشنام و ناسزا و تحقیر معذب بداریم .

اسم این کودک عیسی است که شاه جهان است . این شهریار را بچشم حقارت نگرستند و ویرا بادستهای خویش سیلی زده او را پدرختی بستند و چندین زخم بر بدن وی زدند و جامی از شربت تلخ بلبان وی نزدیک بردند .

ترانه‌ها^۲

در انگلستان در نیمهٔ اخیر قرن چهاردهم تا اواخر قرن پانزدهم ترانه‌های بیشماری منظوم گشته و در مجلس دهقانان و مردم کارگر برای سرگرمی خاطر با صدای بلند خوانده میشده و گاهی همه مجلسیان در خواندن آن با یکدیگر هم‌آواز گشته و گاهی کسی پاره‌ای آنرا خوانده و برگردان آنرا دیگران با‌آواز بلند باهم میخوانده‌اند .

۱- اشاره بگناه آدم است . در روایات مسیح آدم و حوا از بهشت بجرم خوردن سیب رانده شدند . گناهی که شاعر بخویش نسبت میدهد گناهی است که آدم کرده و اعقاب وی بجرم آن مأخوذند .

این ترانه‌ها معمولاً کوتاه است و حالت و کیفیت قصه‌ای دارد که باواز درآید. قصه‌ها در این ترانه‌ها بازبانی فوق‌العاده ساده که مردم عامی از آن لذت برند بیان شده و برخلاف سایر داستانها رؤس مسائل را ذکر کرده از حشو و زوائد و نقش و نگار و پیرایه‌هایی که داستان‌سرایان دیگر بکار می‌برده‌اند تبری کرده است. موضوع این داستانها گاهی مربوط باشکالات زندگی و زمانی راجع بخیانت یا وفاداری یا عشق است و پهلوان هر داستان بی‌مضایقه از میان شاهان و ملکه‌ها و پهلوانان و دهقانان و گاهی یاغیان و اشخاص سرکش انتخاب میشود. لطف این ترانه‌ها در این است که موضوع هرچه باشد و خطای اساسی پهلوانان تا هر کجا سنگین باشد باز مردم بمناسبت خصیلتی پسندیده که در وی بوده و در ترانه مورد بیان یافته نسبت بوی همدردی و شفقتی دارند چنانکه ترانه‌های راجع به رایین هودا که باده‌سته راهزنان خویش در جنگلهای شمال انگلستان علم طغیان بر اقرارشته و بغارت و تاراج قصور ثروتمندان می‌پرداخت مقبولیتی عظیم داشت و علت آنکه این سرکش دلیر در عین دزدی بدستگیری ضعیف و افتادگان می‌پرداخت و آنها را از نتیجه دلاوریهای خویش نواله بخشیده جانب بیچارگان و مظلومان را گرفته همواره بازورسندان و ثروتمندان بچنگ می‌پرداخت.

ناظم این ترانه‌ها هرگز معلوم نشده و احتمال قوی در آن است که مردم بمیل خود بویک قطعه اصلی قطعات دیگر افزوده باشند، گاهی نیز یک ترانه بدو یا سه شکل مختلف روایت میشود. بالجمله ترانه‌ها اوضاع سیاسی، وقایع مذهبی و امور خانوادگی تا اتفاقات محلی را برشته نظم درمی‌آورد و گاهی در وقایع غیر عادی و اوهام و خرافات سخن میراند و در بیان اتفاقات بچیزهایی که مردم عامی بدان شایق بوده‌اند توجه دارد. مثلاً در توصیف اغذیه لذیذ یا لباس زردوزی شده و امثال آن مبالغه میشود زیرا مردم اینگونه تکلفات را دوست داشتند.

ترانه پیرزن

(اواخر قرن پانزدهم)

جده من زنی سبک سر و شادخوار بود ، اما رفیقی موافق و هم صحبتی انیس بود . در یکی از نقاط دور دست فرانسه در دشت فالکاند زندگی میکرد . مردم او را کیتاک مهربان مینامیدند و همه کس ویرا میشناخت .

در میان مردم اینطور شایع بود که این پیرزن از تشنگی مرد و عاقبت بخیر گشت . زیرا پس از مرگ از سرای دیگر نترسید و مانند شیر زنان از شاهراه آسمان بجهان دیگر رفت . اما همینکه بدانجا نزدیک رسید سودای تماشا و گردش ویرا از شاهراه منحرف ساخت ، تا لب چاهی رسید .

در کنار این چاه وزغی را دید که بر حلزونی سوار است ، پیرزن به وزغ سفر بخیر گفته بیک بند انگشت فاصله یا نزدیکتر روی دم حلزون سوار گشت .

پیرزن امیدوار بود که با این اسب با آمایشگاه ابدی خویش برسد . اما شب در رسید و نزدیک شرابخانه ای در کنار راه بهشت ناگزیر رحل اقامت افکندند . پیرزن که در این دنیا از تشنگی مرده بود در آن جهان نیز عطش بسیار داشت در این شرابخانه ابداً گوشت صرف نکرد ولی یکی دو جام آبجو نوشید و تا باسداد همانجا بخت .

سحر گاهان از خواب برخاسته و بجانب بهشت حرکت کرد تا بدر فردوس رسید و پطر مقدس را دید که آنجا بنگاہبانی نشسته است . چشم پیر را پائیده دزدانه از گوشه در باندرون بهشت نگاهی کرد و خداوند را که همه چیز را مینگریست دید . پطر را دل برحم آمده پیرزن را به بهشت راه داد و از این نازک دلی و آن عجوز بختنده درآمد . هفت سال پیرزن در بهشت بسر برده و بانهایت شادمانی سرغ و خروس حضرت مریم را دانه میداد همه روزه با پطر مقدس بر سر جزئی سخنی مکالمه و مشاجره داشت . روزی در بهشت را گشاده مدتی بخط راه بهشت نگریست مگر آن شرابخانه را

پیدا کند. تا در ساعتی نحس بی اختیار از دروازه فردوس بیرون آمد تا جامی از باده روشن بنوشد، اما آسمان از این حرکت برآشفته.

پیرزن کار خویش را دید باز پدرب بهشت آمده جرس آنرا بناله درآورد. اما پطر مقدس با عمودی در دست منتظر وی بود و آن عمود را بر سر وی کوفت تا کاسه سرش ورم کرد. پیرزن باز بشرابخانه برگشت تا درد خود را با باده تسکین دهد و تا امروز مقیم همان شرابخانه است.

آنجا کارش تخمیر و ساختن آبجو و پختن نان است.

دوستان من، از شما تمنا دارم وقتی در راه آسمان از آن شرابخانه میگذرید و با جده من جامی میزنید. جامی هم بیاد من بنوشید.

فصل سوم

رهنشور قرون وسطی

چنانکه در باب سابق در آغاز ادبیات دوره آنگلساکسون اشارت رفت دوره نثر همواره بر زمان ظهور و تجلی نظم مؤخر است. در قرون وسطی که زبان انگلیسی ویژه طبقات پست و بیسواد گشت طبعاً نثر نویسی بانگلیسی موجبی پیدا نمیکرد زیرا نثری که جنبه تعلیم و ارشاد یا ذکر حوادث مهمه نماید بکار مردم عادی نمیآمد و خوانندگان آن بسیار اندک بودند. وانگهی زبان لاتین و فرانسه کارهای کشوری و حقوقی و مذهبی را کفایت میکرد.

تدریجاً تمدن انگلیسی با تمدن نورمان آمیخته و از این امتزاج زبان انگلیسی باز موفقیت و اهمیت مخصوصی یافت و آثار منظوم بیشمار پدید آمد و نثر بکار تعلیم و بیان وقایع شروع کرد. اما در یک دوره ای که اقلاً میتوان مدت آنرا دو سست سال گرفت از روز کشورگشائی نورمانها تا آغاز پیدایش نثر انگلیسی این امتزاج بحد کمال نرسیده بود و طبعاً آثار منشوره در آن بندرت یافت میشد.

نثر تجارتي و حقوقی پیش از دیگر انواع نثر بانگلیسی نگاشته آمد. زیرا در طول مدت کشورگشائی طبعاً میان مردم عادی نیز معاملات و داد و ستد در کار بود و مراسلاتی بین آنها بوسیله مترسلین مزدور مبادله میشد. تا آنکه در سنه ۱۳۵ نخستین بار اصناف لندن عریضه دادخواهی خویش را بشاه به انگلیسی نگاشتند.

نثر تاریخی از سنه ۱۱۵۷ که آخرین یادداشت وقایع سالنامه در وقایع نامه پتربروا ثبت شده متروک گشت تا در اواخر قرن چهاردهم مجدداً بکار افتاد. در سنه ۱۳۵ نویسنده هیگدن نام کتابی موسوم پولی کرونیکون نگاشته و در آن بوضع

اسف انگیز زبان انگلیسی و عدم رواج آن اشاره میکند. ولی در سنه ۱۳۷۰ که نویسنده‌ای ترویزانام^۱ نام آن کتاب را بانگلیسی ترجمه کرده در موجب ترجمه کتاب مینویسد که چون مردم جزایر بریتانیا بزبانی جز انگلیسی آشنائی و سروکار نداشتند ناگزیر کتاب هیگدن را بانگلیسی برگردانده است تا عامه را بکار آمده باشد. نشر تعلیمی و ارشادی نیز مدتها پس از آثار منشوره آلفرد و آلفریک بکار افتاد و نویسندگان باستتساخ آثار این دو نویسنده قدیم بسنده کردند. تا در سنه ۱۳۰۰ کتاب «دستور زندگانی زنان تارک دنیا» نگاشته آمد.

این اثر بدیع که در نهایت لطف و سلامت است در دوره‌ای نوشته شده است که میل بتارک دنیا و انعزال در اروپا رواج یافته بود و زن و مرد بیکی از دسته‌های روحانی پیوسته گوشه گیری و تجرد اختیار میکردند. در قرن سیزدهم دسته کوچکی از زنان که صاحب دستگاہ و ثروت بودند بعزم تجرد و انعزال صومعه بنا کرده و در آنجا سکونت گزیدند و این کتاب کارنامه و دستور زندگانی آنان بود.

نویسنده این کتاب با آثار مسطوره مذهبی دوره خویش که بفرانسه یا لاتین نگاشته شده آشناست و هرچند تربیت یافته دوره‌ای است که افکار مذهبی یا خرافات و موهومات بسیار رایج است و طبعاً از آن افکار و معتقدات متأثر است باز استقلال فکری و عقیدتی خویش را از دست نمیدهد و در دیباچه کتاب خویش مینگارد که «منظور از این کتاب آئین نگاهداری دل است» و از این روی جز فصلی را بقسمت ریاضت بدنی و شکنجه جسمی که فوق العاده تعمیم داشته اختصاص نداده است.

در بیان نکات مربوط بایمان بکنایه و تمثیل و تشبیه سپردازد و در قسمت هفت گناه کبیر مخصوصاً استادی و مهارتی بخرج داده و هریک از این معاصی را از حسد و بغل و شکم پرستی و غیره مجسم کرد. و توصیف مفصل میکند. در قسمت زندگانی اعتیاد منطقی و حقیقت طلب است چنانکه آویختن پرده سیاه را در دریچه‌های

صومعه سفارش کرده و توصیه میکند که زنان تارک دنیا نباید حیوانات در صومعه نگاهدارند ولی نگاهداری گربه را جایز می‌شمارد زیرا آنها برای دفع موشان مفید تشخیص میدهد.

طرز بیان نویسنده ساده و انشاء وی بلیغ و فرهنگ او برای مباحث مربوط بایمان و مذهب در عین سادگی بسنده و زیبا و در قسمت تفکر و مناجات و توصیف مناظر زبردست و تواناست.

نثر انگلیسی در قرن چهاردهم در قسمت مذهب بمرحله کمال وارد میشود و در اواخر این قرن و آغاز قرن پانزدهم تجلی میکند چنانکه نثر ویکلیف^۱ مصلح بزرگ مذهبی و کتاب معروف بمرگ آرتر^۲ تألیف مالوری^۳ در این دوره نگاشته آمده و رونق شایان پیدا کرده است چنانکه شرح آن بیاید.

۱- Wicliff

۲- Morte d; Arthur

۳- Malory

باب سوم

پایان قرون وسطی

فصل اول

دوره‌ای که زبان انگلیسی تلفظ و طرز تحریر متداول قرون وسطی را بسببک تحریری که تا امروز معمول است تبدیل و زمینه را برای تجدد ادبی و صنعتی حاضر نمود نمیتوان بطور قطع تعیین کرد و تاریخ آغاز و انجام آنرا معلوم ساخت. زیرا بعضی از موجبات آن تغییر بزرگ در قرون دوازدهم و سیزدهم پیش آمده و برخی دیگر در قرن چهاردهم و پایان قرن پانزدهم مورد توجه گشته و بنابراین این دوره آزمایش ادبی یا دوره سابق و لاحق آمیخته و غیر قابل انفکاک است.

با وصف این در این دوره وقایع و تبدلات بزرگ و مؤثری پیش آمده است که هر یک در تطور ادبی انگلستان از عوامل مهمه و نافذه بشمار است. در این روزگار در حیات سیاسی و مذهبی و ادبی این کشور انقلاب عظیمی در جریان بود تا آداب و رسم و معتقدات قرون وسطی را از میان ببرد و انسانیت را بجهان جدید راهبری کند. در ادوار گذشته ادبیات در نظم و نشر بوسلیه بیان و نطق میان طالبان پراکنده میگشت اما در این دوره جدید آثار ادبی در کتب بدون گشته بدست خوانندگان نزدیک و دور میرسید. تکمیل چاپ نیز باین تغییر بزرگ کمک نمود زیرا استنساخ کتب فوق العاده پر زحمت بود و مخارج آن نیز عده خریداران کتب خطی را محدود میساخت ولی چاپ نسخ ارزان و فراوان کتب را در دسترس همه کس میگذاشت. از طرف دیگر مؤلف و سراینده آثار منشور و منظوم معلوم و محقق گشت و برخلاف ادوار گذشته اشعار صاحب پیدا کرد. در سابق داستان منظوم یا حکایت شیرین بعنوان خود و از لحاظ زیبایی که داشت معروف بود و همانطور که مثلا کلیساهای بزرگ

واپسینه زیبا از لحاظ زیبایی که داشتند معروف بودند و هیچکس کاری بتحقیق اسم معمار و مهندس آن اپنیه نداشت در شعر و ادبیات هم اصل ، همان منظومه یا قصه و ترانه بود و ناظم آن بنظر درنمیآمد. اما در این روزگار مسئله تألیف اهمیت یافته فکر ابداع و ابتکار و اختراع و مشخصیت ادبی رونق گرفت و شعرا و نویسندگان بقدر مقام و استعداد خویش معروفیت و اشتهار یافتند.

اوضاع تاریخی و سیاسی این دوره نیز از تغییر و تحول آسوده نماند ، چنانکه در نیمه دوم قرن چهاردهم نژاد غالب و مغلوب در انگلستان کاملاً بایکدیگر آمیخته و از حیث زبان و اخلاق و آداب وحدت یافتند و زبان انگلیسی رسماً زبان عمومی این کشور گردید و زبان فرانسه از ابهت و عظمت افتاده در دربار و سایر محافل متروک گردید و نتیجه آن شد که داستانها و افسانه‌هایی که سابقاً بفرانسه نگاشته میشد بانگلیسی ترجمه یا اقتباس گردید.

آداب و رسوم شوالری و جنگاوری و خودسری از بین رفت و حکومت مشروطه پدید آمد و پارلمان انگلستان آزادیها و حقوقی بدست آورده اخذ مالیات بتصویب وی منوط گشت و عقیده و نظر نمایندگان ملت در سایر مسائل مورد اهمیت قرار گرفت. و برای ذی نفوذ که در قطع و فصل امور کشور از هیچکس حساب نبرده و احياناً شاه را نیز آلت اغراض و مطامع خود قرار میدادند از بین رفتند. در روزگاری که چو سریا پدر ادبیات انگلیس دوره بلوغ و شباب خویش را میگذرانید سپاهیان انگلیس در خاک فرانسه بفتوحات عظیمه نائل آمده جنگ کرسی^۱ (۱۳۴۶) و پواتیه^۲ (۱۳۵۶) را فتح کردند و این پیروزیها غرور ملی را در انگلستان بهیجان آورده داستانهای ملی را در انگلستان بهیجان آورد و داستانهای ملی بیشمار بافتخار مظفریت‌های جنگ سروده گشت. دیری نگذشت که در انگلستان طاعون عظیمی که بمرگ سیاه معروف است^۳ بروز کرد و سه نوبت یکی در سال ۱۳۴۸ - ۱۳۴۹ و دیگری در سال ۱۳۶۱ - ۱۳۶۲ و دیگری در سنه ۱۳۶۵ - ۱۳۶۳ بر مردم این کشور تلفات بسیار وارد کرد

۱ - Crecy

۲ - Poitier

۳ - The Black Death

چنانکه نصف جمعیت انگلستان ازین رفت. این تقلیل جمعیت صاحبان املاک و آب و زمین را بتعدی و اجحاف نسبت برعایا که حالت غلامی^۱ داشتند وادار نمود و کار نصف دیگر جمعیت را که بوسیله طاعون ازین رفته بودند از بازماندگان خواستند و این تعدی یا انقلاب و طغیان منجر گشته و در پایان به پیروزی رعایا خاتمه یافت و اصل بندگی و غلامی ازین رفته خدمت مزدوری جانشین آن گردید.

از طرف دیگر در مقابل مخارج کمرشکنی که انگلستان در جنگهای صد ساله با فرانسه تحمل کرده بود و ناگزیر بوسیله مالیاتهای سنگین سرانه با افراد کشور سرشکن میشد دهقانان تحت پیشوائی جان بال^۲ علم طغیان برافراشتند. در نتیجه اصول بردگی ازین رفته اوضاع زندگانی کشاورزان و دهقانان قرین آسایش گشت و دعاوی گزاف و تقاضاهای بیشمار نجبا و اشراف متروک شد.

این اوضاع و تغییرات طبعاً در ادبیات زمان تأثیری بنهایت مهم داشت و هر چند «چوسر» که منصبی دیوانی داشت در کارهای خویش از ذکر این انقلابات و آشوبها تن زده و خاموشی گزیده است اما دیگر شعرای معاصر وی مانند لانگلاند^۳ و گاور^۴ در آثار خالده خویش جنایات و مظالم و معاصی دوره خود را بیان کردند. در این هنگام از گوشه دیگر انگلستان فریاد اعتراض دیگری برخاست و روحانی دانشمند بزرگ جان ویکلیف^۵ هرج و مرج کلیسا و جنایات طبقه روحانی را آشکار ساخته با اصلاح مذهب پرداخت و خطب و مواعظ بسیار بانگلیسی در این قسمت پنگاشت و برخلاف پاپ و جوهری که از انگلستان بروم فرستاده میشد قیام کرد. پاپ ویرا بکنفر و زندقه متهم ساخته و فرمانهایی در تکفیر وی انتشار یافت (۱۳۷۸) ولی دانشگاه اکسفورد تکفیر پاپ را محترم نشمرده و از اطاعت آن سر باز زد. دیری نگذشت که رئیس روحانی کنتربوری^۶ و اسقف لندن^۷ ویرا از مواعظه و بیان عقاید مذهبی منع کردند اما

۱- Serf

۲- John Ball

۳- Langland

۴- Gower

۵- John Wycliff

۶- Archbishop of Canterbury

۷- Bishop of London

ویکلیف باین احکام اعتنائی نکرده و بانتشار عقاید خویش پرداخت و پس از آنکه ویرا از اکسفر د اخراج نمودند باز از تبلیغات خویش و تکفیر پاپ دست نکشید و شاگردان وی عقاید او را در اطراف پراکنده ساختند.

این مخالفتها و اعتراضات زمینه را برای اصلاح مذهب که یک قرن بعد در انگلستان پیش آمد آماده ساخت و فکر آزادی از تقیدات مذهبی در ذهن عامه جایگیر گشته و خواص و مردم منورالفکر را به تعقیب افکار ویکلیف برانگیخت.

نتیجه این همه انقلابات سیاسی و مذهبی در قسمت ادبیات این بود که زبان انگلیسی از تحت نفوذ بیگانه رهائی یافته مقام و موقعیتی مخصوص پیدا کرد.

فصل دوم

چوسر را پرامتی میتوان مؤسس کاخ رفیع ادبیات و شیخ قبیله سخنسرایان انگلستان شناخت و او را سرحلقه گویندگانی دانست که با آثار طبع خویش ادبیات این کشور را در تمدنی قرون عظمت و اعتباری خالد و عالمگیر بخشیده‌اند. دین بزرگی که ادبیات و ادبای انگلستان باین گوینده دارند هرگز بر هیچکس پوشیده نمانده و همه شعرای انگلیس در دوره خویش سطری در مجامد این گوینده استاد در دفتر خویش بیادگار نهاده و ذمه خویش را پبخاطر آورده‌اند! بزرگواری و استادی این گوینده در همه ادوار ادبی انگلستان مسلم بوده و از معاصرین تا شعرائیکه در اواخر قرن نوزدهم میلادی سخنسرائی کرده‌اند هر یک ویرا باستادی ستوده‌اند. چنانکه تامس هاکیو^۱ از معاصرین وی در قطعه معروف خویش در رثای استاد چنین میگوید:

درد و دریغا که آفتاب ادب و سر حلقه نام‌آوران سخنسرای زبان
انگلیسی غروب کرد. و آنکه مرا درگاه و بیگاه اندرز داده
و معلمی میفرمود در گذشت.

ای استاد عزیز، ای پدر ارجمند، ای گل شکفته بوستان فصاحت.
ای آئینه صیقلی که همه نکات و معانی مشکله را روشن میساختی.
ای شیخ قبیله عالمان دین و هنر، هزاران افسوس که ذوق
و قریحه توانای خویش را در بستر مرگ از خویشتن دور ساختی.

۱- چوسر در ادبیات انگلیسی همان مقاسی را دارد که هوسر در یونان و ویرژیل در رم
ورود کی در ایران داراست. چنانکه در مقام و استادی رود کی شاعران ایران را مدایح بیشمار
است از آنجمله حکیم عنصری میگوید: غزل رود کی وارنیکو بود غزلهای سن رود کی وارنیکو است.

و چنگال گرگ بی رحم اجل تو را ناگهانی در ربود .
یکصد و بیست سال پس از مرگ وی که اسپنسر^۱ همت با تمام داستان
نا تمام وی موسوم بقصه دلاور^۲ می‌گمارد بعنوان مثل می‌گوید :
«مانند آن شاعر مشهور که این داستان را با هیمنه و ابهتی که ویژه
داستانهای قهرمانی است پرداخت ، مانند چوسر آن سرچشمه
زاینده ادب انگلیسی که دست روزگار هرگز گرد آلودش نساخته
سزاوار است که این داستان پرداخته آید» .
میلتون نیز در هنگام نظم منظومه معروف بغم انگیز^۳ از این استاد بعظمت یاد
می‌کند و «دریدن» در قرن هفدهم درباره این گوینده بزرگ چنین می‌نگارد : -
« نخست چون وی پدر ادبیات انگلیس است ویرا با هومر یونانی و ویرژیل
رومی هم‌دوش می‌شمارم ، زیرا در حکایات کانتربوری^۴ آداب رسوم و مشربهای
گوناگون مردم زمان خویش را از هر طبقه و پیشه که بوده‌اند با استادی در مقابل ما
مجسم ساخته ، و هیچ سرشت و فرقه‌ای را از نظر دور نکرده است . کتاب وی مورد
صحیح مثل معروف است که می‌گوید «این جا از هر نعمت خداوندی فراوان است» .
ما اجداد و نیاکان خویش را از زن و مرد پیش روی خویش ببینیم . اصول اخلاق
و اثر آنها در نوع انسانی از انگلیسی و غیر آن هنوز موجود است و رهبانان و
کشیش‌ها و زنان تارکه دنیای چوسر هنوز زنده‌اند زیرا در عالم طبیعت هیچ چیز
فناپذیر نیست و هر چه تغییر و تحول که در ظاهر پیش آید اصل تغییر نخواهد نمود
و این ستایش بزرگ تنها بر ازنده چوسر و شکسپیر است و غیر از این دو هرگز کسی
باین درجه از پیروزمندی و خلود ادبی نرسیده است» .
چوسر در شیرینی بیان و روانی سبک ممتاز است و کمتر کلمات زیاد و حشو
ناپسند در اشعار وی یافت میشود . اگر وی را با اسپنسر مطابقه کنیم می‌بینیم در عمق

۱- Spenser

۲- The Knight's Tale

۳- Il Penseroso

۴- Canterbury Tales

اندیشه و حکمت بیایه وی نمیرسد و در خرده گیری و عیب جوئی آن درجه از سختی و قساوت که در اسپنسر هست در وی نیست و هجوهای وی هر چند نیش میزنند اما کشنده و تپاه کننده نیستند. چوسر مانند اسپنسر بارویاهای دور و دراز و تخیلات فلسفی و عرفانی پیچیده آشنائی نداشته، خوابهای وی تنها برای آنست که شالده حکایات خویش را بر روی آنها بنا کند. در مقایسه با میلتن نیز میتوان گفت هر چند سبک وی عالی است اما بعظمت و دهام میلتن نمیرسد. چوسر از دوزخ و درجه زشتی و شقاوت جهانیان اطلاعی ندارد و بهشت وی برخلاف بهشت میلتن بهشتی زمینی است که بحساب و اندازه گیریهای بشری درمیآید و فردوس آسمانی و غیر قابل قیاس نیست.

چوسر داستان سراسر و اولهین امتدادی است که زندگانی و تطورات حیات بشر را در آئینه آثار خویش بجلوه درآورده و نخستین کسی است که با دیده شوخی و سطایبه بر افعال و نیات انسانی نگریسته است. او و شکسپیر اخلاق و روحیات انسانی را بایی طرفی و عدالت نهض توصیف میکنند و در این بی طرفی اعتماد ما را بخویشتن جلب مینمایند. این دو تن از سایر گویندگان با ما رفیقتر و سانسوس تر و آشنا ترند زیرا سخنانشان هرگز جنبه تلقین و القای عقاید شخصی ندارد و ما را مانند دیگران تحت نفوذ معتقدات و افکار خویش قرار نمیدهند.

زندگانی چوسر با حوادث بسیار مشحون بود و خود این تنوع ویرا برای سخن پردازی آماده ساخت و او را پر مشاهده و اندیشه در طبایع گوناگون مجال داد. وی نبره ربرت چوسر^۱ است که بشغل دیوانی و وصول مالیات گمرکی اشتغال داشته است. اسم جفری نخستین بار در سنه ۱۳۵۷ جزو ملازمان زوجه دوک اوکلارنس^۲ ذکر شده است در سنه ۱۳۵۹ در جنگ بین فرانسه و انگلیس بدست فرانسویان اسیر گشت و سال بعد ادوارد سوم بوسیله پرداخت فدییه ویرا از اسیری آزاد ساخته و جزو خدام خاص خویش منسلک نمود و مقرری درباره او تعیین کرد. کم کم در

شغل خویش ترقی کرده و در سنه ۱۳۶۹ جزو رؤسای دربار شمرده گشت. پس از آن مدت ده سال از طرف شاه بسفارت‌های متعددی اعزام شده سفری بیجنوا و میلان کرد و چندین بار بفرانسه و فلاندر مأموریت یافت.

در سنه ۱۳۷۴ بسمت بازرسی گمرک بامقرری گزافتری تعیین گشت و مقام ووظیفه وی روز بروز ترقی میکرد تا در سال ۱۳۸۰ بسمت قاضی صلح^۱ منصوب گشت. پس از آن چندی دوچار نامساعدی اقبال شده مقام خود را از دست داد تا دوباره در سنه ۱۳۹۴ مورد لطف ریچارد دوم پادشاه انگلستان واقع شده و باز مقرری درباره وی عطا شده مورد مرحمت قرار گرفت. عاقبت در ماه اکتبر سنه ۱۴۰۰ در گذشته جسدهش را در کلیسای وست‌مینستر در قسمتی که امروز بگوشه شعرا^۲ معروف است بخاک سپردند.

کارهای ادبی چوسر بسیار است. در مدتی که جزو خدام مخصوص درباری بود داستان معروف پگل سرخ را^۳ از فرانسه بشعر انگلیسی ترجمه کرد و هر چند نمیتوان ترجمه کلیه این داستان را بوی نسبت داد بحد اقل ۱۷۰۰ بیت آنرا میتوان اثر طبع وی دانست.

شکوائیه‌ای در مرگ رحم و مروت^۴ و شکوائیه دیگری خطاب بمعشوقه خویش که بروال و بحر منظومه الهی دانت ایتالیائی ساخته و داستان سنت سیسیلیا^۵ و حکایت کنستانس^۶ و قصه گریسیلیده^۷ که بعدها در جزو داستانهای کنتربوری بدون گشت در دوره بعد از خدمت دربار برشته نظم درآمد.

در سالهای بین ۱۳۸۱ و ۱۳۸۵ داستان ملکه انلیدیا و ارسیتا^۸ و انجمن مرغان^۹ و داستان تریلوس و کریسیدا^{۱۰} را که از کتاب بوکاچیوی ایتالیائی^{۱۱} موسوم به

۱- Justice of Peace

۲- Poet's Corner

۳- Roman de la Rose

۴- A Complaint of the Death of Pity

۵- Saint Cecilia

۶- Tale of Constance

۷- Tale of Grisilde

۸- Queen Anelida and False Arcita

۹- Parliament of Fowls

۱۰- Troilus and Criseyda

۱۱- Boccaccio

فیلموسترانو اقتباس کرده بود منظوم ساخت. منظومات دیگر وی یکی قصر شهرت^۱ و دیگری داستان زنان خوب است. غیر از اینها داستان‌های معروف به کنتربوری را بدون ساخته و در نشر نیز کتاب تسلی فلسفه بواسیوس را بانگلیسی ترجمه کرده و کتابی در اسطرلاب تألیف نموده است.

چوسر چنانکه گفته شد اساساً داستانسر است وحشر و آمیزش وی با دربار سلطنتی ونجیای درباری، مسافرت‌های متعددی که برای جنگ یا سیامت بنقاط مختلفه اروپا کرده و آشنائی وی با زبان فرانسه و رسوم فرانسوی او را برای انجام این منظور سهیا ساخته است. اما مدت پانزده سال تمام از شناساندن آشنایان خویش تن زده به سرآیدن شکوائیه و رؤیاهای و منظومات غنائی پرداخت.

مصاحبه‌ای که در سنه ۱۳۷۳ با پترارک ایتالیائی داشت ویرا تحت نفوذ ذوق و سبک فکر و طرز بیان این نویسنده بزرگ ایتالیا قرار داد و دامنه نظرش را وسیعتر کرد و رسوم داستانسرانی و سخنوری را بیشتر دریاقت. دیری نگذشت که از افکار و حکایات و رسوم اروپائی خسته شده بنظم داستانهای مربوط بزندگانی مردم جزایر انگلستان پرداخت. اطلاعات و تحصیلات وی در زبان لاتین نیز بوی توانائی و نیروی دیگری بخشیده و آمیزش این تأثیرات او را شاعری بزرگ ساخت. توصیفات و رنگ آمیزیهای وی حاکی از ذوق لطیف شاعرانه اوست که همه چیز را شوخی و طبعیت پنداشته بهیچ چیز بچشم تعمق و خرده بینی که در خور علماست نمینگرد. در آثار این نویسنده زنده دلی در طغیان است و حتی در آنجا که سخن از اندوه در میان است این شادی و طبعیت جبلی ویرا ترك نمیگوید.

اما این داستانسرای اوستاد چندان در قالب ریزی داستانها توانائی نداشت و هر موضوعی را که بچنگش میآمد بعنوان شالده و اساس داستان میپذیرفت، نهایت هوش نابغه آسای وی در پروراندن موضوع و توصیف و تبیین آن هنرمندیها میکرد

این توانائی اساساً در زمان چوسر در کسی نبود و نویسندگان حکایات و افسانه‌های کهن را پذیرفته همان را تکرار میکردند و خود داستانی بدیع و بکر بدان نمیافزودند و چوسر از این قاعده کلی برکنار نبود چنانکه اولاً مراجع داستانهای منظوم وی در دست است و ثانیاً منظوماتی که حکایات آنرا خود فکر کرده هرگز به آنها نرسیده و ناتمام مانده است.

اما این نکته از بزرگی و عظمت استاد نمیگاهد و چنانکه لول میگوید « اگر شاهکار اساتید بیجهان انسانیت چیزی بیاموزد قطعاً این نکته را تعلیم خواهد داد که اختراع و ابتکار پیش همه آنها ارزان بوده است. اینها بیافتن موضوع اهمیت نمیداده و سعی میکردند از آنچه یافته‌اند چیزی فنانا پذیر و جاودانی بسازند. از همین نظر میتوان گفت چوسر و شکسپیر چیزی ابداع نکردند ولی از هر چه بدست آوردند فایده بر گرفته تا آنجا که در این چیزها سود و اهمیت ادبی بود بیرون آورده و بیجهان انسانیت دادند. پس موضوعات و حکایات آنها تازه و جدید نیست و این شخص آنهاست که تازه و نو و دارای هویت و امتیاز مخصوص و بدیع است.»

چوسر چنانکه شیوه استادان بزرگ است در آغاز شاعری چندین سال رنج شاگردی و خدمتگزاری استادان قدیم کشید تا با سرار هنر آشنا گشته خود سر حلقه استادان گشت. در بادی کار نه فقط بواسطه نداشتن قوه ابداع و ابتکار در زحمت بود بلکه در استعمال لغات و تعبیرات دچار اشکال میگشت و چنانکه خود میگوید انگلیسی وی برای بیان مقاصد پسندیده نبود. نخست بترجمه آثار دیگران پرداخت و برای آنکه سررشته حکایات اصلی را گم نکرده و از اصل حکایت دور نشود زحمتهای بسیار میکشید. لطف کار در آن بود که این نویسنده دو موهبت خدا داد داشت: یکی آنکه در کلام وی آهنگ سوزون و دلکش موسیقی مانند بود و دوم آنکه توانائی آنرا داشت که هر چه را ببیند توصیف نماید و با این دو قوه طبیعی شروع بکار کرده آنچه را از موضوعات پیشین میگرفت با اندیشه و تعمق در فلسفه قضایا و شوخی و طبعیت یا همدردی و شفقت سپروراند و نقشه‌ای را که از دیگران بوام گرفته بود آنطور

بکار میانداخت که معلوم بود آن را جز بخاطر داشتن یک رشته باریک انتخاب نکرده و خود حکایت را بعین خویش پرداخته است. نتیجه این بود که حکایت چوسر که بزبان گویای وی سروده شده اصل را مغلوب و در پرده گمنامی مستور ساخته است. در قسمت ترجمه چنانکه در داستان گل سرخ کرده است چوسر اصل مقصود را گرفته و منظره‌ای را که در اصل ذکر شده بنظر درآورده آنگاه کتاب را فرو می‌بندد و خود بتحریر و انشاد میپردازد. چنانکه در داستان زندگانی سنت سیسیلیا که از لاتین ترجمه کرده است قائمه داستان با اصل منطبق است اما بالاخره از متن لاتینی خسته شده و حکایت را با عجله تمام کرده و آنرا از کسالت و خستگی بیرون آورده جان و زندگانی می‌بخشد.

چوسر از هزاران فرصت ادبی که در داستان برای طبع آزمایی گویندگان پیش می‌آید مانند طلوع فجر و منظره بوستان و مجلس بزم و امثال آن تن زده و توجهش با لطف و شیرینی داستانست و همت کرده است تا قطعات معترضه زیبایی اصل قصه را ازین نبرد. اما این عقیده و توجه باختصار و حسن جریان داستان وی را از توجه بزینت و نقش و نگار باز نداشته و برای آنکه داستانهای خود را هم قابل توجه عشاق و هم پسند طبایع متفکر نموده باشد به بیانات فلسفی و حکمت که از لاتین یا فرانسه اقتباس کرده و مخصوصاً از پواسیوس اخذ شده گریز میزند و در این گریز لطفی هست و آن اینکه هر چند ندرتاً چوسر عنان اختیار را از کف داده و سر رشته حکایت را گم میکند و در بحث فلسفی غرق میگردد معذک این گونه گردش‌های دور و دراز و فوق‌العاده در کارهای وی نایاب است و در همین سباحت نیز خالی از لطف و تأثیر نیست.

در قصه عشق و عاشقی یا آنچه فرانسویان آنرا رمانس میگویند چوسر دو شاهکار بزرگ دارد: نخست داستان تریلوس و کریسیدا است که از داستان پوکاچیوی ایتالیائی معروف به فیلوستراتو^۱ اقتباس شده و دیگر داستان پالامون و ارسیته^۲ است

۱- Troilus and Criseyde

۲- Filostrato

۳- Pajamon and Arcite

که باز از داستان تزییده اثر بوکاسیو مأخوذ است.

در داستان اول چوسر دو برابر اصل داستان از خود بحکایت افزوده و داستان را بشکلی نظیر مسمط یا ترکیب بند درآورده است. این طول خارج از اندازه طبعاً داستان را خسته کننده ساخته است اما علت آنست که شاعر موضوعی مطابق میل خویش یافته و قوای ادبی خویش را در آن تماماً بکار برده است.

استاد در این داستان نقشه اصلی را بمیل خویش با اطلاعات و تحقیقات فلسفی که از دانت و پترارک و بواسیوس بدست آورده است زینت بخشیده بگریسدا یا عروس داستان یک روح غم انگیز و متأثری داده و پاندارس عم پهلوان داستان را گشاده دلی و شوخ طبعی و عقل زندگانی بخشیده و پرا شیرین کننده داستان نموده است. در این مورد چوسر از خیال پرستی در گذشته بحقیقت بینی پرداخته است؛ در داستان پالامون و آرسیته چوسر نه فقط باختصار و ایجاز کوشیده. بلکه داستان را یک نوع جنبش و هیجانی که مخصوص «درام» است بخشیده و در مناظره و کشاکشی که بین دو پسر عم بر سر عشق آرسیته ایجاد کرده داستان را بکلی دگرگون ساخته است. این قصه دلپذیر پر از چکاچاک شمشیر، مسرات شکار و سواری، شرح مناظر

۱- Teseide

۲- استانزا Stanza در عروض انگلیس بچند مصرع اشعار اطلاق میشود که در یک منظومه بزرگ از حیث بحر و عده مصارع بایکدیگر مساوی باشند و در انتهای آن فاصله و قطعی باشد و باز قسمتی دیگر بهمان کیفیت پس از آن شروع شود. این شکل ترکیب بند مانند سخن است از سه مصرع تا نه مصرع باشد ولی در یک منظومه عده مصارع هر بند تغییر نمیکند (و از این روی نظیر مسمط خواهد بود) داستان تریلوس و گریسدا اثر طبع چوسر مسمط یا ترکیب بندی است که هر بند آن دارای هفت مصرع است بشکل ذیل:

O lady myn, that called art cleo,
Thou be my speed fro this forth, and my muse,
To ryme wel this book, til I have do :
Me needeth here noon other art to use.
For - why to every lovere I me excuse,
That of no sentement I this endyte,
But out of Latin in my tongue it write.

و توصیف تصاویری است که گوئی زیر خاسته توانا و نگارگر شاعر جان پیدا میکنند. در این داستان هر کس در کار و هیجان است، ملکه‌ها بزاری و تضرع، بانوان برحم و شفقت و خدایان بنقشه‌ریزی و قضا و قدر بتکاپو مشغول است.

در حکایت کنتربوری که از طبع بلند و فکر وسیع این گوینده استاد پدید آمده است شگفتی‌های ادبی بی‌شمار است. نقشه این حکایات از کتاب دکامرون^۱ تألیف بوکاجیو اقتباس شده اما بین این دو اثر تفاوت بزرگ پدیدار است :-

کسانی که بوکاجیو جمع کرده سردمی ثروتمندند که از طاعون گریخته و باغی پناه آورده در آنجا گرد هم نشسته خاموش و بی‌جنبش و حرکتند اما داستان چومر سراسر جنبش و تکاپو است. می‌نفرز اثر از همه طبقه و حرفه بعزم زیارت کلیسای کنتربوری گرد می‌آیند و براه‌نمایی پیش‌آهنگی سواره بطرف مقصد حرکت میکنند و در عرض راه برای آنکه وقت را بخوشی گذرانده باشند بگفتن داستان میپردازند.

در هیچ یک از ادبیات زمانه در داستانی باین اختصار این همه تصاویر زیبا و مطابق با حقیقت وجود ندارد. در مقدمه این داستان هر یک از مسافرین بخواننده معرفی میشوند و ما بر رفتار و اخلاق و حرفه و لباس و صنخ افکار آنها آشنا میشویم، پس آنگاه هر یک مطابق ذوق خویش بگفتن داستانی میپردازد. چومر با همه طبقات آشنائی داشت و دیده بصیر وی همه چیز را میدید. این تیزبینی او را در این هنگام خدمت میکند و خود نیز که با آنها همسفر است در فکر عیب جوئی و بدبینی از همسفران خویش نیفتاده با همه از مردم نجیب و ماجراجو و قلاش سخن میگوید و همه را با شفقت و بهربانی مینوازد زیرا در نظر وی در این جهان زاهد و فاجر و پرهیزکار و غیر متقی و بنده و سالار مایه رونق دستگاه زندگانیند و همه را در این گیتی مقام و منزلت مخصوصی است و شادی عمومی بی‌وجود همه طبایع گوناگون اسکان‌پذیر نخواهد بود.

رویه‌مرفته جهان در نظر چومر جهان شادمانی و مسرت است و اگر رنجی یا

ناملاپی در آن پیش آید آن رنج آدمی را دائماً شکنجه نمیکند و آن ناملاپی آنقدر نیست که ما را بطغیان برخلاف نظام گیتی برانگیزد. بخت و اقبال در جهان چوسر بر همه چیز و هر کس مسلط است اما بازی تقدیر هر چه باشد انسان را از شادمانی بهره و نصیبی است. از این لحاظ چوسر بساختن منظومه‌های غم‌انگیز (تراژدی) چهره دست نیست و از غم و سولگ‌نهایی و روحانی و عذاب و شکنجه وجدان بی‌خبر است. او بظاهر مینگرد و آلام جسمانی بشر را می‌بیند و در گوش گرفتاران سخنی از شفقت و تسلیت می‌گوید.

آن اشک که از چشم بشر در غم‌خواری از بینوایان و رنجوران می‌چکد همواره در چشم چوسر می‌گردد و آماده جریان است.

از طرف دیگر لبان چوسر باخته که از مطایبه و شوخی بوجود آمده متبسم است ولی این نخنده رندی است که در گوشه‌ای نشسته باشخص و اعمال آنها نگریسته و بطرب می‌آید. چوسر مانند نویسندگان درام هرگز روح خویش را در جلد اشخاص داستان وارد نکرده و از زبان آنها عقاید و نیات خویش را بیان ننموده است. او مانند خبرآوری است که شخصاً مسئولیت زشتی و حسن اعمال و اشخاص را بدوش نگرفته و تنها برداختن قصه سروکار دارد.

چوسر نخستین شاعر انگلیسی است که این روح نشاط و شادمانی در وی بالتهاب و جوش و خروش است زیرا پیش نظر وی این جهان با همه تنوعات آن در همه حال قابل تماشاست و چنانکه نویسنده فرانسوی گفت در خواندن چوسر این نشاط و طربناکی در خواننده نیز جنبش کرده بشنیدن شعر وی بحالت و طرب می‌آید و «از اینکه حق زندگانی در این جهان یافته پرازشکر گزاری آفریننده خواهد بود».^۱ گلی که چوسر مینگرد هر چند حشرات طفیلی که گرداگرد وی در پروازند در نظرش مخفی نمانده باز گل است و رنگ و بو و طراوتی دارد که مایه انبساط خاطر آدمی است.

۱- «Se rejouir d' être au monde»

هنرمندی این استاد تنها درس‌گرم داشتن ما یادآستانهای دلپذیر خویش نیست بلکه استادیش در آن است که در آثار طبع وی وسائلی که کدورت بین آشنایان را از میان برداشته دوستی و صفا پدید آورد مطالعه میتوانیم نمود.

۱- از مقدمه داستان تریلوس و کریسدا

(کتاب دوم)

تا مگر از میان امواج تیره کشتی بدر بریم. ای یاد آسمان را از گرفتگی مصفا ساز زیرا در این دریا کشتی آنقدر متلاطم است که مرا قدرت ناخدائی نمانده است. من از این دریا یا بحر متلاطم نومیدی تریلوس را در نظر دارم و بر آنم که این منظومه را با امید آغاز نمایم.

ای بانوی من. ای ربه النوع ادبیات که نامت کلیو است! تو در بیرون رفتن از این طوفان مرا راهبر باش و بمن توانائی بخش تا این داستان را با قوافی دلکش پردازم زیرا برای این کار که در پیش گرفته‌ام هنری دیگر لازم ندارم. من از همه عشاق و دلبستگان روزگار پوزش میطلبم که طغیان احساسات مرا بنظم این داستان انگیزته نکرده و تنها کار من ترجمه قصه از لاتین بوده است.

از این روی از من نه شکرگزاری باید کرد و نه سلامت و توییحی بر من روا باید داشت و اگر کلمات و تعبیرات من ناقص و زباندار نیست بر من عیبی نباشد که هرچه گوینده نخستین گفته است من نیز چنان گفته‌ام.

نیز اگر از عشق و دلبستگی با گرمی و التهاب سخن سرائی نکرده باشم شگفتی نباشد زیرا این را از زمان پیشین گفته‌اند که کوران تشخیص رنگهای گوناگون ندانند.

۲- سخن گفتن پانداروس با کرسیده

دریغا که ولی نعمت ارجمند من با آنهمه نجابت و آرامتگی که دارد و چیزی جز آسایش و سعادت تو نمیخواهد برای تو جان شیرین از کف دهد ، زیرا با آنهمه توانائی و زورمندی که دارد بی محابا بمیدان جنگ میشتابد تا اگر بخت بد همراهی کند یخاک هلاک افتد .

دریغا که خداوند این زیبایی و جاهت را بچون توتوشیزه ای بخشید ! اگر چنین باشد و تو آنقدر جفا پیشه و سنگین دل باشی که برانندوه نهانی و مرگی که او را تهدید میکند چاره نیندیشی و جوانی و درستی و آزادی و برابری و شمری و مانند تیره روزان بدبخت بر بلای دیگران بدیده استهزا بنگری بهتر آنکه این زیبایی از تو زایل شود ، و اگر ستم را یا توانائی که در تست مرهم نهی بر تودلر بانی و جمال ناگوار باد . روز حاجت اندیشه و رعایت جانب افتادگان باید در دلت بجنبش آید و بدستگیری درماندگان بکوشی .

گوهری زیبا و پربها که مشکلی نگشاید و فایده ای نبخشد با سنگش تفاوتی نیست ، گیاهی که دردی را تسکین ندهد و جراحی را مرهم نباشد ناروئیده بهتر و مردی که همه کس را زیر پای خویش معدوم کند مرده نیکوتر ، و زیبایی و جمالی که رحم و شفقت باوی دستیار نباشد خشکیده و کربه باد .

و تو که سرچشمه زیبایی و خرمین حسن و جمالی اگر در دلت رحم و مروت نباشد اگر زندگانیت بمرگ مبدل گردد برستی که مایه خوشبختی نوع انسانی است .

۳- نصیحت پانداروس به ترایلوس

در نوشتن نامه عاشقانه

در باب نوشتن نامه تو خود از خرد بهره مندی و میدانم که نامه را مانند منشیان پر از سجع و قافیه و حشو و زوائد نخواهی نگاشت . از دلیل و برهان و احتجاجات پیچیده

و میهم پیرهیز و از آنچه مترسلین از استعارات و تعبیرات بکار میبرند دوری گزین. نامه را با دو سه قطره اشک تر کن و اگر کلمه فریبنده نگاشتی بتکرار آن مبادرت منما که اثرش از بین خواهد رفت.

زیرا اگر بهترین چنگ‌های جهان را به بزرگترین خنیاگران بدهند و وی با هر پنج پنجه خویش تارهای آنرا مالش داده نعمات روح افزا از دل چنگ بیرون آورد باز اگر پنجه‌های وی تیز نباشد و از گاسی بگام دیگر نچبند مردم را بکسالت و ملال خواهد آورد و آهنک‌های وی گران و سنگین و تحمل ناپذیر خواهد گشت.

سخن را از هر دردی عنوان نکرده و همه چیز را بایکدیگر نیامیز، عبارات و اصطلاحات فنی و علمی را در نامه خویش بکار ببر، هر چه سینویسی از عشق و مهجوری و مشتاقی بنویس و از زی دل‌باختگان بیرون سرو، زیرا نقاشی که صورت ماهی را میکشد اگر پای ماهی را مانند خر و سرش را بشکل میمون بسازد جز برای ریشخند بکار دیگری نخواهد خورد.

۴- توصیف نجیب‌زاده جوان

(از مقدمه داستانهای کنتربوری)

باشوالیه کهن سال فرزندی جوان همسفر بود. جوانی بود عشق جوی و کام‌خواه، زلفش آنقدر چین و شکن داشت که پنداشتی با آهن تفته آنرا مجعد ساخته‌اند سالش از بیست نگذشته بود، قدی بلند و راست داشت آثار زورمندی در عضلات وی نمایان بود سالی چند در فلاندر و ارتوا و پیکار دی بچنگ پرداخته و این تجارب بروقارش افزوده و او را پسند طبع دوشیزگان رعنا ساخته بود. لباسش بانقش و نگار زر دوزی شده و بمرغزاری میماند که گلهای تازه و رنگارنگ از سفید و سرخ در هر گوشه و کنارش روئیده باشد. همواره زمزمه دلپذیر داشت و بماه اردیبهشت مانند بود که تازگی و صفا دارد. جامه وی کوتاه و آستین‌ها دراز و گشاد بود. در سواری و خنیاگری و رقص و سخن گمتری و خورش نویسی زبردست و در صاحب‌دلی و عشقی ورزی توانا بود.